



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

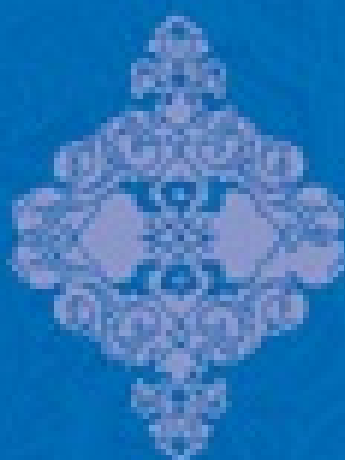
.ir

# لوصاف الأشرف

تصنيف:

خواجہ نصیر الدین محمّد طوسی

(۶۷۲-۵۹۷ھ)



تصحیح القلّ العباد

ناصر باقری بیاد ہندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اوصاف الأشراف

نویسنده:

محمد بن محمد بن حسن خواجه نصیرالدین طوسی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۸	اوصاف الأشراف
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۷	یادداشت محقق
۱۹	مقام در خطه قهستان و الموت
۲۰	با مغولان
۲۳	معنویات و صفات حمیده خواجه
۲۸	اوصاف الاشراف
۳۰	نسخه ها و چاپ ها
۳۲	[مقدمه مؤلف]
۳۵	آغاز سخن و ذکر آنچه این مختصر مشتمل بر آن خواهد بود
۳۸	باب اول
۳۸	اشاره
۳۹	فصل اول: در ایمان
۴۲	فصل دوم: در ثبات
۴۴	فصل سوم: در نیت
۴۶	فصل چهارم: در صدق
۴۸	فصل پنجم: در انابت
۵۰	فصل ششم: در اخلاص
۵۲	باب دوم
۵۲	اشاره
۵۳	فصل اول: در توبه

۵۹	فصل دوم: در زهد
۶۱	فصل سوم: در فقر
۶۳	فصل چهارم: در ریاضت
۶۶	فصل پنجم: در محاسبیت و مراقبت
۶۹	فصل ششم: در تقوا
۷۱	باب سوم
۷۱	اشاره
۷۲	فصل اول: در خلوت
۷۵	فصل دوم: در تفکر
۷۸	فصل سوم: در خوف و حزن
۸۱	فصل چهارم: در رجاء
۸۴	فصل پنجم: در صبر
۸۶	فصل ششم: در شکر
۸۹	باب چهارم
۸۹	اشاره
۹۰	فصل اول: در ارادت
۹۳	فصل دوم: در شوق
۹۴	فصل سوم: در محبت
۹۸	فصل چهارم: در معرفت
۱۰۱	فصل پنجم: در یقین
۱۰۳	فصل ششم: در سکون
۱۰۴	باب پنجم
۱۰۴	اشاره
۱۰۵	فصل اول: در توکل
۱۰۸	فصل دوم: در رضا
۱۱۱	فصل سوم: در تسلیم

۱۱۳	فصل چهارم: در توحید
۱۱۵	فصل پنجم: در اتحاد
۱۱۸	فصل ششم: در وحدت
۱۱۹	باب ششم: در فنا
۱۲۲	فهرست آیات
۱۳۰	فهرست اشعار عربی
۱۳۰	فهرست اشعار فارسی
۱۳۱	فهرست آثار عربی
۱۳۱	فهرست اعلام متن
۱۳۳	فهرست منابع تحقیق
۱۴۰	درباره مرکز

## اوصاف الأشراف

### مشخصات کتاب

سرشناسه : باقری بیدهندی، ناصر، - 1337

عنوان و نام پدیدآور : اوصاف الاشراف/ خواجه نصیرالدین طوسی؛ به کوشش ناصر باقری بیدهندی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، 1388.

مشخصات ظاهری :ص 129

شابک : 2-13-5989-964

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

عنوان دیگر : اوصاف الاشراف. شرح

موضوع : نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد، 672 - 597ق. اوصاف الاشراف -- نقد و تفسیر

آداب طریقت اخلاق عرفانی

شناسه افزوده : نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد، 672 - 597ق. اوصاف الاشراف. شرح

رده بندی کنگره : BP283/ن6الف 8027 1376

رده بندی دیویی : 297/84

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فهرست قبلی

----

نام کتاب: اوصاف الأشراف

تصنیف: خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره

تصحیح: ناصر باقری بیدهندی

صفحه آرا: امیر سعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران



تاریخ نشر: پاییز 1388

نوبت چاپ: اول

چاپ: اسوه

تیراژ: 3000 جلد

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251

قم - صندوق پستی: 617

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

ص: 1

**اشاره**



اوصاف الأشراف

تصنيف:

خواجه نصير الدين محمد طوسي قدس سره

(672 - 597 هـ)

تصحیح اقلّ العباد

ناصر باقری بیدهندي

ص: 3



یادداشت محقق \*\*\* 7

مقام در خطه قهستان و الموت \*\*\* 9

با مغولان \*\*\* 10

معنویات و صفات حمیده خواجه \*\*\* 13

اوصاف الاشراف \*\*\* 18

نسخه ها و چاپ ها \*\*\* 20

[مقدمه مؤلف] \*\*\* 22

آغاز سخن و ذکر آنچه این مختصر مشتمل بر آن خواهد بود \*\*\* 25

باب اول

فصل اول: در ایمان \*\*\* 29

فصل دوم: در ثبات \*\*\* 32

فصل سوم: در نیت \*\*\* 34

فصل چهارم: در صدق \*\*\* 36

فصل پنجم: در انابت \*\*\* 38

فصل ششم: در اخلاص \*\*\* 40

باب دوم

فصل اول: در توبه \*\*\* 43

فصل دوم: در زهد \*\*\* 49

فصل سوم: در فقر \*\*\* 51

فصل چهارم: در ریاضت \*\*\* 53

فصل پنجم: در محاسبیت و مراقبت \*\*\* 56

فصل ششم: در تقوا \*\*\* 59

باب سوم

فصل اوّل: در خلوت \*\*\* 62

فصل دوم: در تفکّر \*\*\* 65

ص: 5

فصل سوم: در خوف و حزن \*\*\* 68

فصل چهارم: در رجاء \*\*\* 71

فصل پنجم: در صبر \*\*\* 74

فصل ششم: در شکر \*\*\* 76

باب چهارم

فصل اول: در ارادت \*\*\* 80

فصل دوم: در شوق \*\*\* 83

فصل سوم: در محبت \*\*\* 84

فصل چهارم: در معرفت \*\*\* 88

فصل پنجم: در یقین \*\*\* 90

فصل ششم: در سکون \*\*\* 92

باب پنجم

فصل اول: در توکل \*\*\* 94

فصل دوم: در رضا \*\*\* 97

فصل سوم: در تسلیم \*\*\* 100

فصل چهارم: در توحید \*\*\* 102

فصل پنجم: در اتحاد \*\*\* 104

فصل ششم: در وحدت \*\*\* 107

باب ششم

در فنا \*\*\* 109

فهرست آیات \*\*\* 111

فهرست روایات \*\*\* 117

فهرست اشعار عربی \*\*\* 119

فهرست اشعار فارسی \*\*\* 119

فهرست آثار عربی \*\*\* 120

فهرست اعلام متن \*\*\* 120

فهرست منابع تحقیق \*\*\* 122

ص: 6



بسم الله الرحمن الرحيم

هست کلید در گنج حکیم

مؤلف محترم کتاب اوصاف الاشراف در سراسر اقطار جهان اسلام و در تاریخ رجال علم و ادب، از چنان شهرت و اعتباری برخوردار است که کمتر کسی است نام او را نشنیده باشد و کمتر دانشمندی است از آثار گرانهای او که هر یک در حوزه خود بس نامدارند، بهره ای نگرفته باشد. از این رو، فقط سخنی کوتاه درباره زندگانی او خواهیم داشت؛ گرچه نوشته هایی از این دست چون سایه هایی است در حواشی بی کرانگی آفتاب.

محمد بن حسن طوسی، مکنّا به ابوجعفر، ملقب به نصیرالدین، معروف به خواجه نصیر الدین طوسی یا محقق طوسی، (1) به یقین یکی از نوابغ و دانشوران

(1) برای دست یافتن به حالات و مقامات و خدمات این اندیشمند بزرگ به تگ نگاری های زیر نیز می توان مراجعه کرد:

العلامة الخواجه نصیر الدین الطوسی حیاته و آثاره، محمد تقی مدرس رضوی، تعریب علی هاشم الاسدی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی؛ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات اساطیر؛ سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، محمد مدرس (زنجانی) امیرکبیر؛ دانشمند طوس، (مجموعه مقالات گردهمایی علم و فلسفه در آثار خواجه نصیر الدین طوسی به کوشش نصر الله پور جوادی؛ خداوند دانش و سیاست خواجه نصیر الدین طوسی، اقبال یغمایی، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ قم و هنر؛ زندگانی و شخصیت خواجه نصیر الدین طوسی، سید کاظم روان بخش، چاپخانه شفق؛ یادنامه خواجه نصیر الدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران؛ خواجه نصیرالدین طوسی آسمان من و آفتاب زمین، پناهی سمنانی، نشر ندا؛ خواجه نصیر یاور وحی و عقل، عبدالوحید وفایی؛ خواجه نصیر طوسی، عبدالحی شماسی، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزش؛ خواجه نصیر الدین طوسی، مصطفی بادکوبه ای هزاه ای، شرکت توسعه کتابخانه های ایران؛ شعر و شاعری در آثار خواجه نصیر الدین طوسی، معظمه اقبالی (اعظم)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

طراز اولی است که در پرتو انوار تابناک دین مبین اسلام بدان مرتبه از کمال و فضل رسید که روزگار کمتر کسی مانند او را دیده است. جایگاه رفیع او در دانش چنان است که اهل علم و دانش او را با القابی چون: «استاد البشر»، «عقل حادی عشر» (= عقل یازدهم پس از عقول عشره)، «سلطان فقها»، «افضل علما» و «معلم ثالث» ستوده اند.

جرجی زیدان (1861 - 1914) درباره آن جناب گفته است: «علم و حکمت به دست این پارسی در دورترین نقطه های بلاد مغول رفت، توگویی نور تابان بود در تیره شامی».<sup>(1)</sup>

و صاحب محبوب القلوب درباره اش نوشت: «دانشمندان مخالف و موافق در استفاده علوم عقلی و نقلی در پیشگاه او سر فرود آوردند، و فحول علما به منظور فرا گرفتن مسائل فرعی و اصول جبین بر آستانه اش سودند».<sup>(2)</sup>

بروکلمان آلمانی درباره او گوید: «او مشهورترین دانشمند قرن هفتم و نامی ترین مؤلفان علی الاطلاق است».

تاریخ زندگی خواجه را می توان به سه دوره تقسیم کرد: ب.

ص: 8

---

1- آداب اللغة العربية، ج 2، ص 245.

2- الکنی و الالقاب، ج 3، ص 208؛ فوائد الرضویه، به نقل از محبوب القلوب.

دوره اول، که از کودکی تا راه یافتن وی به قلاع اسماعیلیان را در بر می گیرد. و او در این مدت در شهرهایی نظیر قم و نیشابور به فراگیری دانش اشتغال داشته است.

دوره دوم زندگی خواجه، با آغاز حمله خونخواران مغول به ایران شروع شد. که بیش از یک ربع قرن به طول انجامید.

دوره سوم زندگی خواجه، از سال 654 ه. ق با فتح دژ قلعه های اسماعیلیان و شکست آنان به وسیله هلاکوخان مغول شروع شد.

## مقام در خطه قهستان و الموت

گفتیم بخشی از دوران زندگی مؤلف، مصادف بود با حمله بی امان مغول ها به جهان اسلام و سرزمین ایران. همان ها که «آمدند و کردند و سوختند و بردند و رفتند».<sup>(1)</sup> کتاب های گرانها و بیمانند را سوزاندند، دانشمندان و عرفای بی نظیر را کشتند، خانمان ها را به باد دادند، شهرهای بزرگ و آبادان را ویران کردند. قتل و غارت و ویرانی چنان بود که حتی حیوانات نیز در امان نماندند. این حمله ها و هجوم ها، تأثیرات شگرفی در جامعه آن زمان ایران داشت. این اخبار رعب انگیز موجب ترس و اضطراب مردم گردید. همه وحشت زده می گریختند و هیچ کس نمی دانست به کجا پناه برد. بسیاری از عالمان و دانشیان همچنان بیمناک شدند که تصمیم گرفتند به مکان امنی رهسپار شوند تا از گزند این حوادث مصون بمانند. بسیاری از دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و صنعتگران به هند کوچیدند.

ص: 9

---

1- تاریخ جهانگشای جوینی، ج 1، ص 83.

خواجه نیز که طوس را دیگر محل امنی نمی دانست مانند دیگر فرزانشان تصمیم به ترك شهر گرفت و آواره گردید و حاکم منطقه «قهبستان» ناصر الدین عبدالرحیم(1) بن ابی منصور که مردی فاضل و دانش پرور و بزرگ منش بود، از آوارگی خواجه خبردار شد و از او و همسرش دعوت کرد تا در آن منطقه که می شد از گزند لشکریان مغول در امان ماند، رحل اقامت افکند. خواجه از بیم سپاهیان مغول دعوت او را پذیرفت و مدتی در آن سامان با احترام خاص زندگی کرد. کتاب «اخلاق ناصری» محصول این دوره از زندگی اوست. لیکن بعدها تحریک بدخواهان موجب شد تا ناصرالدین او را به قلعه الموت که مرکز حکومت اسماعیلیان بود منتقل سازد.(2) بیست و اندی سال در آنجا ماند و رنج های بسیاری را تحمل کرد اما از تلاش علمی باز ننشست و بسیاری از تألیفاتش در همانجا شکل گرفت.

## با مغولان

هلاکوخان مغول به فرمان برادرش منکوقآن در سال 650 ه به قصد استیصال و فتح مقرّ حکومت اسماعیلیان به ایران آمد منکوقآن به او سفارش کرد که پس از فتح قلاع اسماعیلیان، خواجه نصیر را نزد وی بفرستد.(3) این نشان از این دارد که شهرت خواجه تا شهر قراقوروم یعنی مرکز مغولان نیز

ص: 10

- 
- 1- وی از طرف پادشاه اسماعیلی یعنی علاء الدین محمد تا سال 653 حکومت قلاع قهبستان را داشت.
  - 2- خواجه نصیر الدین یاور وحی و عقل، ص 42 - 46؛ سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی، ص 46 - 48. گفتنی است که در زمینه پیوستن خواجه به فرقه اسماعیلیه مورخان آرای دیگری نیز دارند. نک: فلاسفه شیعه، ص 283 - 284.
  - 3- جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام کاتمر به مام، پاریس 1836، مجلد اول، ص 324.

رسیده بود. و رکن الدین خورشاه آخرین حاکم اسماعیلیان پس از مذاکرات طولانی با وزیران و عالمان و مصلحت اندیشی آنان به ویژه خواجه، به منظور پیشگیری از فتنه های بیشتر، تسلیم «هلاکو» شد و قلعه را تسلیم و از مغولان اطاعت کرد و جان مردمان از تندباد زمان مصون ماند،(1) به این ترتیب، دوران اقتدار و شکوه اسماعیلیان به سر آمد.

از آنجا که هلاکو آوازه شهرت، مکانت و منزلت و نیک اندیشی خواجه را شنیده بود و هم حس کرده بود که خورشاه به صواب دید خواجه از در عصیان بیرون نیامده است، خواجه را امر به احضار نمود و مراحم ملوکانه در حق وی مبذول داشت و به التزام خویش مأمورش کرد. رفته رفته وی نزد خان مغول احترام و موقعیت ویژه ای پیدا کرد و از الطاف و موهبت های او برخوردار شد. وی با حسن تدبیر خویش، به سرعت توانست هلاکو را تحت نفوذ خود درآورد. و با استفاده از این جایگاه موفق شد قوم بی فرهنگ مغول را در برابر فرهنگ غنی اسلام تسلیم و آنان را جذب آیین اسلام کند.(2) و ایران زمین و دانشیان آن را از خشونت بیشتر مغولان سنگدل برهاند. و امکانات موجود را در راه نشر علم و دانش به کار گیرد.

بعد از خاتمه کار اسماعیلیه و تسخیر قلاع آنها، هلاکو در سال 656 ه آهنگ فتح بغداد - که پایتخت خلافت خلیفگان عباسی بود - نمود. وی در این سفر همراه خان مغول بود. در این حمله، نفوذ خواجه در جلوگیری از خرابی 6.

ص: 11

---

1- فلاسفه شیعه، ص 287؛ سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی، ص 20.

2- فلاسفه شیعه، ص 286.

بیشتر و ریخته شدن خون‌ها و نجات جان گروه بسیاری از دانشوران از جمله ابن ابی‌الحدید<sup>(1)</sup> و حفظ هزاران اثر ارزنده مکتوب و کتابخانه از سوختن، فوق‌العاده تأثیر داشت.

هلا-کو پس از پیروزی و بازگشت از بغداد با پیشنهاد خواجه در ایجاد رصدخانه مراغه موافقت کرد و بدینسان عظیم‌ترین مرکز نجومی جهان در آن دوران تأسیس شد و خواجه آن را وسیله‌ای برای جذب علمای دمشق، موصل، قزوین و تفلیس و دیگر نقاط قرار داد. وی در همان شهر کتابخانه‌ای عظیم تأسیس کرد و کتب غارت‌شده کتابخانه‌های اسلامی را گردآوری و حفظ نمود.

خواجه از سوی هلاکو نظارت کل اوقاف تمامی ممالک متصرفی ایلخان مغول را به عهده داشت و از مشاوران طراز اول مؤثر و مسلط بر هلاکوخان بود. پس از مرگ هلاکو (633)، در ایام سلطنت فرزندش «اباقا»<sup>(2)</sup> در همان پست باقی مانده و بدینسان 18 سال از عمر پربرکت خواجه در دربار ایلخانان مغول سپری شد.

خواجه در رعایت حال علما نهایت کوشش را می‌نمود و آنها را معزز می‌داشت و به رفاه حال آنان توجه کامل می‌کرد تا آنجا که از ممرّ عواید اوقاف که در اختیارش بود برای آنان و دستیارانی که در کار رصدخانه مراغه.

ص: 12

---

1- شارح معروف نهج البلاغه.

2- وی فرزند هلاکو و فرزندزاده چنگیز (= تموچین) بود و از سال 663 تا 680 با قدرت سلطنت کرد.

حکیم مؤید الدین عَرَضی دمشقی - که در علم هندسه و آلات رصد هم بسیار آگاه بود - در مقدمه رساله ای که در وصف رصدخانه مراغه نوشت متذکر می شود:

خداوند متعال از میان همه مردم زمان، تنها در وجود خواجه نصیر تمامی فضایل و مناقب نیک و حُسن سیرت و حلم و بردباری و جزامت رأی و سرعت انتقال و احاطه به سایر علوم را جمع فرموده و به وسیله او علما و خانواده علم را با عطاها و بخشش های فراوان خود گرد هم آورده است و از پدر نسبت به آنان مهربان تر است. ما در زیر سایه او در نهایت امنیت و آسایش زندگی می کنیم و از دیدار او شاد می شویم... خدا را سپاسگزاریم که ما را در خدمت او گرد آورد و ما را از فواید او مسرور و خشنود ساخت گرچه از خانه و عشیره و اولاد وطن خود دور شده ایم ولی در وجود او عوض هر چیز که از دست داده ایم یافت می شود. هر کس او را یافت هیچ چیز از دست نداده است و هر کس او را از دست داد همه چیز را از دست داده است. خداوند ما را بی او نگذارد و ما را از راه طول عمر و بقاء او بهره مند سازد. (2)

### معنویات و صفات حمیده خواجه

در باب ویژگی های اخلاقی خواجه کلمات ابن شاکر و ابن فوطی بسنده است.

ص: 13

---

1- تاریخ علوم اسلامی، همائی، ص 138.

2- فلاسفه شیعه (ترجمه غضبان)، ص 290 - 291.

ابن شاکر گفته است: «خواجه بسیار نیکو صورت و خوش رو و کریم و سخّی و بردبار و خوش معاشرت و زیرک و با فراست بود و یکی از سیاستمداران روزگار به شمار می رفت»<sup>(1)</sup>.

ابن فوطی حنبلی استاد خود را این گونه ستوده است. گوید:

«خواجه مردی فاضل و کریم الاخلاق و نیکو سیرت و فروتن بود، و هیچ گاه از درخواست کسی دلتنگ نمی شد و حاجتمندی را ردّ نمی کرد و برخورد او با همه با خوش رویی بود»<sup>(2)</sup>.

جناب خواجه در تمام شعب علوم و فنون متداول زمان خود سرآمد عصر خویش بوده است. بزرگانی چون علامه حلّی، قطب الدین شیرازی، ابن میثم بحرانی در حوزه درس او شرکت کرده اند. وی گذشته از تربیت شاگردانی پرآوازه که هر کدام منشأ آثار مثبت و تربیت کننده شاگردانی اندیشمند بودند.

مرحوم خواجه از مؤلفان و محققان پرکار عالم تشیّع است که پس از سال ها تحقیق و پژوهش، آثار گرانمایه ای از خود به جای نهاده است. آثار وی در میان کتاب ها و نوشته های محققان اسلامی، از جایگاه بلند و منزلتی والا برخوردار است.

خواجه در بیشتر زمینه ها از جمله کلام، حکمت، ریاضیات، الهیات، تعلیم و تربیت، اخلاق و دیگر علوم اسلامی دارای آثار گرانسنگ است و بناه.

ص: 14

---

1- فوات الوفيات، ج 2، ص 188، چاپ مصر.

2- احوال و آثار خواجه نصیر الدین، محمد تقی مدرس رضوی، ص 78 به نقل از الحوادث الجامعة.



به احصای برخی دانشوران بیش از یکصد و شصت اثر مکتوب پرداخته است.<sup>(1)</sup>

همواره نوشته‌ها و آثار او در دست دانشوران می‌گشت و اکنون نیز آثار او اغلب به زبان‌های زنده دنیا از جمله آلمانی، فرانسه، انگلیسی، لاتین، یونانی، روسی ترجمه و به چاپ رسیده و مورد استفاده اندیشمندان اهل فن است.

خواجه، علاوه بر جنبه علمی، قریحه ادبی خوبی هم داشته و گاهی به تقنن شعر می‌ساخته، اغلب تذکره نویسان در تذکره خود از او یاد کرده‌اند.<sup>(2)</sup>

اهمیت او تنها از جهت خدمت به فرهنگ و نشر علوم و معارف نیست، بلکه از لحاظ سیاست نیز یکی از اشخاص برجسته ایران بوده است.

غیاث‌الدین جمشیدکاشانی که بزرگ‌ترین مهندس شرق است گوید: «فیلسوف بحق و حکیم مطلق، المولی الاعظم، البحر الاعلم، مظهر الحقائق، مبدع الدقائق، استاد البشر، اعلم اهل البدو والحضر» الی آخر.

بالجمله، هیچ‌کس نیست از علمای شیعه یا اهل سنت و جماعت که او را بر امثال این اوصاف نستوده باشد از محدث ساده لوح بدوی تا حکیم محقق الهی و متقشفان ظاهرین جاهل تا بزرگان مشایخ عرفان کامل همه اعتراف به فضل او کردند.<sup>(3)</sup>

ص: 15

---

1- نك: مؤلفین کتب چاپی، ج 5، ص 733 تا ص 745؛ مفاخر اسلام، ج 4، ص 138 تا 142.

2- ر.ك: احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، از ص 598 تا 525. رباعی زیر نمونه‌ای از آثار منظوم خواجه نصیر طوسی است: موجود بحق واحد اول باشد باقی همه موجود مخیل باشد هر چیز جز او که آید اندر نظرت نقش دومین چشم احوال باشد

3- کتاب شرح تجرید، ترجمه و شرح فارسی به قلم استاد علامه فقید حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، چاپ تهران، ص 13.

نادره روزگار و یگانه دوران علامه حلّی (حسن بن یوسف، ف 726 ق) - که شاگرد خواجه بود - استاد خویش را به سه ویژگی توصیف کرده است: اوّل اینکه خواجه طوسی سرآمد معاصران خویش در علوم عقلی و نقلی است؛ دیگر اینکه وی آثار ارزشمند در علوم عقلی و نیز آثاری در احکام فقهی و شرعی بر مذهب امامیه دارد؛ سوم اینکه از نظر اخلاقی شریف ترین کسی است که در طول عمر دیده است. (1)

و در مقدمه کتاب الجوهر النضید می گوید:

«خداوند توفیق بهره وری از مقتدا و آقا و پیشوای بزرگ و دانشمند کبیر، برترین متأخران علی الاطلاق و کامل ترین معاصران در فضایل و اخلاق، نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی - که خداوند روح پاکش را مطهر گرداند و از رحمت های خداوندی بر خاکش فرو ریزد - نصییم گردانید...». (2)

محقق حلّی (جعفر بن حسن، م 676 ق) کتاب شرایع الاسلام گوید: «وی افضل عالمان دین و از برترین اندیشمندان عصر و زمان است. خداوند به همت والای او پایه های دین را استوار ساخت و به اندیشه بلندش بنیان های ایمان و عقیده را مستحکم کرد». (3)

مرحوم محدث قمی در منازل الآخرة، ص 106 می نویسد: 8.

ص: 16

---

1- بحارالانوار، ج 107، ص 62، بخش اجازات، اجازه علامه به بنی زهره.

2- الجواهر النضید، ترجمه منوچهر صانعی درّه بیدی، ص 11.

3- المهدب البارع فی شرح المختصر النافع، ج 1، ص 312 و نیز سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، ص 15 - 68.

«سلطان العلماء و المحققين و افضل الحكماء و المتكلمين، وزير اعظم، استاذ مَنْ تأخّر و تقدّم، ذو الفيض القدسي، جناب خواجه نصيرالدين طوسي قدس سره .

علامه حلی رحمه الله در حقّ او فرموده که این شیخ، افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلیه و نقلیه و کتب بسیاری در علم و حکمت احکام شرعیه - بر مذهب امامیه - تصنیف فرمود و بزرگان را که ما مشاهده کردیم در آفاق، این بزرگوار اشرف از همه بود در اخلاق.

این فقیر گوید اینجا جای تمثّل به این شعر است:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی از دولت آن زلف چو سنبل شنوی»

مجتبی مینوی در مقدمه «اخلاق ناصری» می گوید:

«شهرت خواجه نصیر در اقطار عالم پیچیده است و بالخصوص به واسطه تألیفاتی که در ریاضیات و هیئت کرده است مورد احترام علمای مغرب زمین است. اگوست کنت در تقویمی که از پیشروان فلسفه تحقیقی ترتیب داده است، اسم خواجه نصیر الدین را بر یکی از روزها و اسم ابن سینا را بر یکی دیگر از روزها گذاشته و از اهل علم و قلم ایران همین دو نفر را در آن تقویم ذکر کرده است»<sup>(1)</sup>.

استاد آیت الله جوادی آملی در کنگره ای درباره شخصیت مرحوم خواجه فرمود: «خواجه نصیر در تمام رشته ها محرّر بود. در عرفان، در برهان، در ریاضیات، در اخلاق، در معارف اسلامی يك محرّر ارزشمند بود»<sup>9</sup>.

ص: 17

---

1- اخلاق ناصری با تصرف و تصحیح مینوی، چاپ خوارزمی، ص 28 - 29.

وفات وی بنا بر مشهور به سال 672 روز عید غدیر در بغداد روی داد و به لحاظ ارادت بی شائبه ای که به خاندان عصمت و طهارت داشت وصیت کرد که در جوار حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مدفون شود لذا در کاظمین، سمت پایین پای دو امام بزرگوار به خاک سپرده شد، و بر روی سنگ قبر او این آیه شریفه را نوشتند:

«وَكَلَّبْنَاهُمْ بِأَسْفَلَ دَرَاغَتِهِ بِالْوَصِيدِ» (1).

این بنده قبر شریفش را زیارت کرده است.

زمانی که خواجه درگذشت، شاعران زیادی، اشعار در رثای او به عربی و فارسی سرودند، از آن جمله، در تاریخ فوت آن جناب گفته شد:

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه ای که چنو مادر زمانه نژاد

به سال ششصد و هشتاد و دو به ذی حجه به روز هیجدهم درگذشت در بغداد

مرغ و ماهی داند این ابهام را که ستودم مجمل آن خوشنام را

مدح از تعریف او آمد خجل لیک بپذیرد خدا جُهد المقل

### اوصاف الاشراف

رساله ای است وجیز و پر بار به شیوه اخلاق عرفانی و گاه با صبغه حکمی و فلسفی در قالب شش باب و هر باب آن غیر از باب ششم (که چون در فناء

ص: 18

---

1- سوره کهف، آیه 18.

في الله بوده قابل تکثیر و تکثر نبوده) مشتمل بر شش فصل، تقسیم گردید و به شیوه ای مختصر و مفید به لب لباب مطالب اخلاقی و عرفانی و منازل سیر و سلوک پرداخته است. «عناوین موضوعات و سرفصل های آن به اخلاق بندگی و اخلاق فردی سالک توجه کافی دارد. اما در آن، از عناوین اخلاق اجتماعی و اخلاق خانواده اثری یافت نمی شود».

خواجه رحمه الله بنا به درخواست وزیر دانشمند اباقاخان پسر هلاکو، خواجه شمس الدین محمد جوینی این کتاب وجیز و عزیز و بسیار گرانبقدر و ارزشمند را به نثر شیرین پارسی به نیکوترین انسجام پرداخته است. این رساله از لحاظ زبان فارسی قطعاً یکی از متون معتبر و مهم ادب عرفانی است که در آن از لفظ «تصوف» و «صوفی» استفاده نشده، و از اقوال مشایخ صوفیه نیز زیاد نقل نکرده است، و برای اصطلاحات عربی معادل های فارسی ذکر کرده است. مؤلف در این اثر اخلاقی و عرفانی با زبان و بیان فلسفی از احوال و مقامات عرفانی، از قبیل زهد، خوف و رجاء، تسلیم و رضا، شوق و محبت و سرانجام وحدت و فنا سخن به میان آورده است.

وصف این اثر را به گفته مولوی جلال الدین که در پشت مثنوی خود نوشته، اکتفا می کنم:

نردبان آسمانست این کلام هر که زین بر می رود آید بپام

نی پیام چرخ که کو اخضر بود بل بیامی کز فلک برتر بود

بام گردون را ازو باشد نواگردشش باشد همیشه زان هوا

به هر حال کتاب حاضر نیز مانند سایر مؤلفات خواجه از دقت و تحقیق

برخوردار است. و در تبویب و تقسیم بندی کتاب اقتباسی صورت نگرفته است.

این کتاب ارزشمند - که اندکی ساده تر و موجزتر از انشای اخلاقی ناصری نگاشته شده - در زمره کتاب هایی است که از همان روزگار مؤلف مورد توجه و مراجعه اهل نظر بوده است. نویسندگان بسیاری به آن به دیده اهمیت نگریسته و به آن استنادها جسته اند.

## نسخه ها و چاپ ها

«اوصاف الاشراف» تاکنون چندین بار در ایران و هند و برلین به چاپ رسیده است. (1) قدیمی ترین چاپ آن به خط محمد ابراهیم شیرازی در بمبئی صورت گرفته است.

برخی از دانشوران به تصحیح این کتاب اقدام کرده اند از جمله مرحوم حاج سید نصر الله تقوی (به خط عماد الکاتب) که در آلمان چاپ عکسی شده است.

شیخ رکن الدین محمد بن علی جرجانی در قرن هفتم آن را تعریب کرده و به تازی درآورده است.

دو نسخه از آن، به شماره های 120 و 121، در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. و نسخه معرب به تصحیح آقای مدرسی زنجانی به چاپ رسیده است.

تعداد 60 نسخه خطی از اوصاف الاشراف در فهرست نسخه های خطی

ص: 20

فارسی 2/1، تهران 1349، ص 9 - 1057 آقای منزوی معرفی شده است. «نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره های 96 و 98 وجود دارد که تاریخ تحریر نسخه اول، سال 969 و نسخه دوم سال 1055 می باشد.

با اکرام و ارج گذاری به تلاش های پیشینیان، از خدای متعال می خواهیم، تمامی ناسخان، مصححان و ناشران کتاب را مشمول دعای خیر حضرت بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قرار دهد. و تلاش اندک این خدمتگذار را به قبول حسن پذیرد و خوانندگان را مفید افتد و در گسترش فرهنگ اخلاق و عرفان در جامعه سودمند واقع شود.

در پایان لازم است از کسانی که هر يك به نحوی در این کار کوچک نگارنده را یاری داده اند سپاسگزاری نمایم.

از سرکار خانم اشرف جاسمی که حروفچینی و صفحه آرایی کتاب را به عهده گرفتند و با حوصله و دقت آن را حروفچینی کردند.

از ناشر محترم که به نشر کتاب همت گماشتند.

این یادداشت را که به نام حضرت دوست آغاز کردم با نام او هم به پایان می برم.

بخشنده ای که سابقه فضل و رحمتش ما را به حسن عاقبت امیدوار کرد

قم

ناصر باقری بیدهندی

ص: 21

سپاس بی قیاس بار خدایی را که به سبب آنکه هیچ عقل را قوت اطلاع بر حقیقت او نیست، و هیچ فکر و دانش را وسع احاطت به کنه معرفت او نه، هر عبارت که در نعت(1) او ایراد کنند، و هر بیان که در وصف او بر زبان رانند اگر ثبوتی باشد از شائبه(2) تشبیه معرا(3) [و] در تصور نیاید، و اگر غیر ثبوتی بود از غائله(4) تعطیل(5) مبرا [و] در توهم نیفتد،(6) از این جهت پیشوای اصفیا، و مقتدای اولیا،(7) و خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «لا-أُحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْبَتَ عَلَي نَفْسِكَ، وَ أَنْتَ فَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ».(8)

و هزاران درود و صلوات و آفرین و تحیات(9) بر روح مقدس او، و ارواح

ص: 22

---

1- نعت = توصیف، وصف، صفت، ستایش، تعریف، تحسین، تعریف و وصف کردن.

2- آمیختگی، آلودگی.

3- عاری، برهنه، پاک، خالی.

4- عیب، بدی.

5- تشبیه و تعطیل: تشبیه عبارت است از اثبات جسم یا صفات جسمانی برای خداوند بنابر تعبیرات متکلمین. تعطیل یعنی اعتقاد نداشتن به وجود خداوند و نفی صفات حقّ به طور کلی.

6- نیاید، خ ل.

7- اولیاء: جمع ولی. اولیاء بعد از انبیاء اند که من عند الله مؤید به حالات و مکاشفات گشته اند که باقی خلائق را دسترسی بدان نیست. (لوايح جامی، ص 95، فرهنگ مصطلحات عرفا).

8- اولیاء: جمع ولی. اولیاء بعد از انبیاء اند که من عند الله مؤید به حالات و مکاشفات گشته اند که باقی خلائق را دسترسی بدان نیست. (لوايح جامی، ص 95، فرهنگ مصطلحات عرفا).

9- تحیات: جمع تحیت: درود گفتن ها.



پاکان دودمان او، خصوصاً ائمه معصومین و برگزیدگان یاران او (1) باد، بحق الحق.

اما بعد، محرّر این رسالت و مقررّ این مقالت (2) «محمد الطوسی» را بعد از تحریر کتابی که موسوم است به «اخلاق ناصری» (3) و مشتمل است بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بر طریقه حکما، اندیشه مند بود که مختصری در بیان سیر (4) اولیاء و روش اهل ینش بر قاعده سالکان (5) و طریقت، و طالبان حقیقت، مبنی بر قوانین عقلی و سمعی، و مبنی (6) از دقایق نظری و عملی که به منزله لبّ آن صناعت و خلاصه آن فن باشد، مرتّب کرده اند، و اشتغال بدان مهم از کثرت شواعل (7) بی اندازه و موانع بی فایده میسر نمی شد، و اخراج آنچه در ضمیر بود از قوت (8) به فعل (9) دست نمی داد.

تا در این وقت که اشاره نافذ خداوند (10) صاحب اعظم نظام، و دستوره.

ص: 23

1- دودمان و گزیدگان یاران او باد، خ ل.

2- مقالت: گفتار.

3- این کتاب ارزنده کامل ترین و جامع ترین اثر خواجه در زمینه اخلاق و تعلیم و تربیت است که در هند و ایران بارها و بارها منتشر شده است. يك بار با تصحیح و حواشی ادیب تهرانی، بار دیگر با تصحیح و تنقیح مجتبی مینویی و علیرضا حیدری. و این چاپ منقح ترین چاپ های آن است! منتخب کتاب یاد شده نیز توسط چند تن جداگانه تهیه و چاپ شده است.

4- سیر جمع سیرت = روش ها، سنت ها.

5- سالک عبارت از سائر الی الله است که متوسط بین مبدأ و منتهی است مادام که در سیر است.

6- مبنی: خ ل = گزارشگر.

7- شواعل جمع شاغله: مشغول کننده ها، گرفتاری.

8- استعداد و شایستگی برای کسب صورت یا حالتی.

9- جنبه فعلیت و شیئیت و تحصیل اشیاء.

10- مالک و پادشاه.

عالم والی السیف (1) و القلم، قدوة (2) اکابر (3) العرب و العجم، شمس الحق و الدین، بهاء الاسلام و المسلمین، ملک الوزاء فی العالمین، صاحب دیوان الممالک، مفخر الاشراف و الأعیان، مظهر العدل و الاحسان، افضل و اکمل جهان، ملجأ و مرجع ایران، محب الاولیاء، صاحب السعید محمد بن الجوینی (4) و (5) اعزّ الله انصاره، و ضاعف اقتداره، به تمام آن اندیشه نفاذ (6) یافت، بر نوعی که فرصت دست داد و وقت و حال اقتضا کرد. با وجود عوایق (7) و وفور علایق آنچه خاطر به ایراد آن مساعدت نمود در تقریر آن موانع مسامحت کرد، از جهت انقیاد امر آن بزرگوار و امتثال فرمان مطاع او، چند باب مشتمل بر شرح آن حقایق و ذکر آن دقایق در این مختصر وضع کرد، و در هر باب آیتی از تنزیل (8) مجید که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (9) - (10) 6.

ص: 24

1- شمشیر.

2- الگو و مقتدا.

3- بزرگان.

4- محمد بن صاحب السعید بهاء الدین محمد الجوینی. خ ل.

5- محمد بن صاحب السعید بهاء الدین محمد الجوینی. خ ل.

6- عوایق جمع عایقه: موانع، بازدارنده ها.

7- به معنی مُنَزَّل به کار رفته یعنی: «قرآن».

8- به معنی مُنَزَّل به کار رفته یعنی: «قرآن».

9- شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی از بزرگ ترین وزراء و عمال و کتّاب ایرانی بود که در سالیان متمادی وزیر اباقا بن هلاکو مغولا بود. و در سال 683 به دستور ارغون از مرکب حیات پیاده شد. وی طبع شعر داشت و به فارسی و عربی شعر می گفت. و با عطا ملک جوینی برادر است. و در بسط و نشر علم و عمران و آبادی خدمات شایان تحسین انجام داد و از سال 661 تا 668 به وزارت هلاکو و اباقا و احمد تکودار اشتغال داشته و در آخر فخرالدین قزوینی مستوفی نزد ارغون خان سعایت نمود و او را به تهیه سم برای قتل اباقاخان متهم کرد و ارغون خان در چهارم شوال سال 683 او را در حوالی اهل به قتل رسانید. سعدی در قصایدی بلند و غرّا شمس الدین محمد جوینی را مدح گفته است از آن جمله است این دو بیت: جهان دانشی و ابر سخا و کان کرم سپهر حشمت و دریای فضل و کوه وقار خدایگان صدور زمانه شمس الدین عماد قبله اسلا و قبله زوار کلیات سعدی، تهران، 1356، ص 723. نیز نک: تاریخ نیشابور، ص 275، مقدمه قزوینی؛ تاریخ جهانگشای جوینی، لغت نامه؛ فوائد الرضویه «در ضمن شرح حال عماد الدین طبری»؛ سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی، ص 66.

نیافت بر آنچه به آن نزدیک بود اقتضای کرد، و آن را «اوصاف الاشراف» نام نهاد. اگر پسندیده نظر اشراف گردد مقصود حاصل شود، و الا چون تمهید(1) معذرت تقدیم یافته است مکارم اخلاق و محاسن شمیم(2) ذات شریف او اثر این هفتاد(3) را به ذیل مغفرت پوشیده گرداند. ایزد سبحانه و تعالی، همچنان که او را در عالم مجازی به مرتبه سروری و فرماندهی مخصوص گردانیده است، در عالم حقیقی نیز به رأفت یزدانی و دولت جاودانی مؤید و موصوف گرداند. انّه اللطیف المجیب.

### آغاز سخن و ذکر آنچه این مختصر مشتمل بر آن خواهد بود

شبهه ای(4) نیست که هر کسی چون در خود و افعال(5) خود نگردد، خویشتن را به غیر خویش محتاج داند، و محتاج به غیر ناقص باشد به خود، و چون از نقص خود خبردار شود، در باطن او شوقی که باعث او باشد بر طلب کمال،

ص: 25

1- ترتیب عذرخواهی.

2- شمیم جمع شیمه: عادت ها، اخلاق، خوی ها، منش ها المنجد.

3- لغزش ها.

4- شبهت خ ل.

5- احوال، خ ل.

پدید آید. پس به حرکتی محتاج شود در طلب کمال و اهل طریقت این حرکت را «سلوک» خوانند، و کسی که به این حرکت رغبت کند، شش چیز لازم حال او شود:

اول: بدایت حرکت و آنچه از او (1) چاره نباشد تا حرکت میسر گردد، که آن به منزله زاد و راحله است در حرکت ظاهره.

دوم: ازاله (2) عوایق (3) و قطع موانع که او را از حرکت و سلوک بازدارند.

سوم: حرکتی که به واسطه آن از مبدأ به مقصد رسند، و آن سیر و سلوک باشد و احوال سالک در آن حال.

چهارم: حال هایی که در اثنای سیر و سلوک از مبدأ حرکت تا وصول به مقصد بر او گذرد.

پنجم: حال هایی که بعد از سلوک، اهل وصول را سانح شود.

ششم: نهایت حرکت و انقطاع سلوک، که آن را در این موضع فنای در توحید خوانند.

و هر يك از این معانی مشتمل بود بر چند (4) امر، الا نهایت حرکت که در آن تعدد نبود. و ما این شش معنی را در شش باب ایراد کنیم، هر بابی مشتمل بر شش فصل، الا باب آخر که قابل تکثیر (5) نبود.

ص: 26

---

1- آن، خ ل.

2- ازاله: ازاله (مصدر باب افعال)، زایل کردن، محو کردن.

3- عوایق، جمع عایقه، موانع، عوارض.

4- شش امر ظ.

5- تکثر، خ ل.

و باید دانست همچنان که در حرکت، حصول هر جزوی مسبوق باشد به جزوی دیگر، و مستعقب جزوی دیگر، الّا جزو آخر، و هر حالی از این احوال واسطه باشد میان فقدان سابق و مقارنتی (1) لاحق، تا در حال فقدان سابق آن حال مطلوب باشد و در حال مقارنت (2) لاحق، مهروب عنه شود، پس حصول هر حال به قیاس آنچه پیش از آن باشد کمال بود و مقام در آن حال در وقتی که توجه به جایی بعد از آن مطلوب باشد نقصان، [کما] قال النبی صلی الله علیه و آله : «من استوی یوماً فَهُوَ مُغْبُونٌ». (3) و بدین موجب گفته اند: «حسناتُ الابرار سیئاتُ المقربین». (4) و این معنا در فصول این مختصر روشن گردد.

چون این مقدمه روشن شد، شروع در ابواب و فصول این مختصر کرده آید. بتوفیق الله و عونہ. 5.

ص: 27

1- مفارقت، خ ل.

2- مفارقت، خ ل.

3- عوالی اللئالی، 1/284؛ احیاء علوم الدین، 4/485؛ حلیة الاولیاء، ج 8، ص 35.

4- عوالی اللئالی، 1/284؛ احیاء علوم الدین، 4/485؛ حلیة الاولیاء، ج 8، ص 35.

در مبدأ حرکت و آنچه از آن چاره نباشد تا حرکت میسر شود.

و آن مشتمل بر شش چیز است، و ما در هر یکی فصلی ایراد کنیم

به این تفصیل:

فصل اول: در ایمان

فصل دوم: در ثبات

فصل سوم: در یت

فصل چهارم: در صدق

فصل پنجم: در انابت

فصل ششم: در اخلاص

ص: 28

قال الله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (1).

«ایمان» در لغت تصدیق باشد، یعنی باور داشتن، و در عرف اهل تحقیق، تصدیقی خاص باشد، و آن تصدیق بود به آنچه علم قطعی به آن حاصل است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است؛ و معرفت پیغمبر منفک نباشد از معرفت پروردگار قادر عالم، حیّ مُدْرِك، سمیع، بصیر، مرید، متکلم، که پیغمبران را فرستاده است، و قرآن [را] به محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاده، و احکام فرائض و سنن و حلال و حرام بر وجهی که همه امت را بر آن اجماع باشد بیان فرموده است.

پس ایمان مشتمل بر این امور باشد، و این قدر قابل زیاده و نقصان نباشد، چه اگر کمتر از این باشد، ایمان نباشد، و اگر زیادت از این باشد آن زیادت کمال ایمان بود و مقارن ایمان، و نشان او باور داشتن آن باشد که آنچه دانستنی و گفتنی و کردنی باشد بداند و بگوید و بکند، و آنچه از آن احتراز فرموده باشند، احتراز کند و این جمله از باب عمل صالح باشد، و قابل زیادت

ص: 29

و نقصان بود و لازم تصدیق مذکور باشد. و از این جهت ذکر ایمان با عمل صالح فرموده اند در همه مواضع، كما قال: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (1).

و باید دانست که ایمان را مراتب است، از همه کمتر ایمان به زبان است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ» (2) «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (3) است.

و بالای آن، ایمان به تقلید است، و آن تصدیق جازم باشد به آنچه تصدیق باید کرد. و اما زوالش ممکن بود و چون تصدیق جازم حاصل شود هر آینه آن تصدیق مستلزم عمل صالح باشد. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا» (4).

و از آن بهتر ایمان به غیب است: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (5) عبارتی باشد در باطن، مقتضی ثبوت [تصدیق] ایمانی، کأنه من وراء حجاب، و از این جهت مقرون به غیب باشد.

و از این کامل تر، ایمان آنهایی که در حق ایشان فرموده است: «إِنَّمَا 3.

ص: 30

---

1- سوره بقره، آیه 25.

2- سوره نساء، آیه 136.

3- سوره حجرات، آیه 14.

4- سوره حجرات، آیه 15.

5- سوره بقره، آیه 3.



الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»(1) «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»(2) کمال است. و متصل باشد به ایمان، یقینی که شرح آن بعد از این گفته آید، و آن منتهای مراتب ایمان باشد.

و آنچه در سلوک کمتر از آن نشاید، ایمان به تقلید است و ایمان به غیب، چه ایمان به زبان تنها به حقیقت ایمان نباشد، «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُسْتَرْكُونَ»(3) رحمه الله آن که کاملی مطلق یعنی آفریدگاری هست، با سکون نفس سلوک ممکن باشد، و حصول آن به غایت آسان باشد و به اندک سعی حاصل شود.6.

ص: 31

---

1- سوره انفال، آیه 2.

2- سوره انفال، آیه 4.

3- سوره یوسف، آیه 106.

قال الله سبحانه و تعالی: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (1).

«ثبات» حالتی است که تا با ایمان مقارن نشود طمأنینه نفس که طلب کمال، مشروط به آن است میسر نگردد، چه هر کس که در معتقد خویش متزلزل باشد طالب کمال نتواند بود؛ و ثبات ایمان عبارت از حصول جزم (2) است به آن که کاملی و کمالی هست، و تا این جزم نباشد طلب کمال صورت نبندد، و عزم طلب کمال و ثبات در عزم تا حاصل نشود سلوک ممکن نباشد، و صاحب عزم بی ثبات «كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ» (3) باشد، بل متحیر را خود عزم نباشد، و تا جازم يك جهت معین نشود، (4) حرکت و سیر و سلوک از او واقع نگردد و اگر حرکتی کند اضطرابی و تردیدی بی حاصل باشد که آن را فایده و ثمر نباشد.

و علت ثبات، بصیرت باطن باشد به حقیقت معتقد خویش، و وجدان

ص: 32

---

1- سوره ابراهیم، آیه 27.

2- عزم، خ ل.

3- سوره انعام، آیه 71.

4- چه تا يك جهت معین نشود، خ ل.

لذت اصابت، و ملکه (1) شدن آن حالت باطن را بر وجهی که زوال نپذیرد؛ و به این سبب صدور اعمال صالحه از اصحاب آن ثبات، دایم و ضروری است.

(1) ملکه در مقابل حال است. حال، صفتی است غیر ثابت که زود از بین می رود مثل زردی رنگ انسان ترسیده و سرخی رنگ انسان خجالت زده، ولی ملکه حالت ثابت و راسخه نفسانی است که به زودی زوال نمی پذیرد مثل شجاعت و حسادت و سایر ملکات اخلاقی.

ص: 33

قال الله تعالى: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (1).

«نیت» را معنی قصد است، و قصد واسطه است میان علم و عمل، چه اول تا نداند که کاری کردنی است ثابت قصد کردن آن کار نکند، و تا قصد نکند آن کار از وی حاصل نشود و مبدأ سیر و سلوک قصد است، و در سیر و سلوک باید که قصد مقصد معینی کند، و چون مقصد حصول کمال باشد از کمال مطلق، پس نیت باید که مشتمل باشد بر طلب قربت به حقّ تعالی که اوست کامل مطلق.

و چون چنین باشد نیت تنها از عمل تنها بهتر باشد که «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» (2) چه نیت به مثابه جان است، و عمل به مثابه تن، و «الاعمالُ بالنیات» (3) یعنی زندگی تن به جان است.

ص: 34

---

1- سوره انعام، آیه 162.

2- اصول کافی، ج 2، ص 84؛ احیاء علوم الدین، ج 4، ص 531؛ الکبیر طبرانی، ج 6، ص 228؛ فیض القدیر، ج 6، ص 291؛ بحار الانوار، ج 70، ص 210، باب 53، روایت 22.

3- اصول کافی، ج 2، ص 84؛ احیاء علوم الدین، ج 4، ص 531؛ الکبیر طبرانی، ج 6، ص 228؛ فیض القدیر، ج 6، ص 291؛ بحار الانوار، ج 70، ص 210، باب 53، روایت 22.

و «لكل امرء ما نوى و من كان هجرته إلى الله ورسوله فهجرته إلى الله ورسوله، و من كانت هجرته إلى الدنيا يصبئها أو امرأة تزوجها(1) فهجرته إلى ما هاجر إليه». (2)

و عمل خیری که مقارن نیت مقرون به طلب قربت باشد، هر آینه مقتضی حصول کمال باشد به حسب آن، كما قال الله تعالى: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». (3) 4.

ص: 35

1- ينكحها، خ ل.

2- بحار الانوار، ج 67، ص 111؛ السنن الكبرى (از نسائي) ج 1، ص 81 - 82؛ شرح السنه، (از بغوی)، ج 1، ص 5؛ صحيح ابن خزيمة، ج 1، ص 232؛ مسند احمد، ج 1، ص 22 و 25؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 179 - 180؛ حلیة (از ابونعیم) ج 1، ص 42؛ الأذکار نووی، ص 45؛ تاریخ بغداد، ج 4، ص 244 و ج 6، ص 153 و ج 9، ص 345؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1413، باب 26، ح 4227؛ اربعین نووی، ح 1؛ صحيح بخاری، ج 1/9 و 135 و ج 5، ص 160 و ج 7/26 و ج 9، ص 115 و ج 11، ص 572 و ج 12، ص 327؛ صحيح مسلم، ج 3، ص 1515 - 1516.

3- سورة نساء، آیه 114.

قال الله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (1).

«صدق» در لغت، راست گفتن و راست کردن وعده باشد، و در این موضع، مراد راستی است هم در گفتن، و هم در نیت و عزم، و هم در وفای به آنچه زبان داده باشد و وعده کرده باشد، و هم در تمامی حال ها که پیش آید او را.

و «صدیق» کسی است که در این همه او را راستی پیشه و ملکه بود، و البته خلاف آنچه باشد در هر باب از او نتوان یافت نه به عین، نه به اثر.

و علما گفته اند که هر کس چنین باشد خواب های او نیز همه راست بود و راست آید؛ و «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ - عَلَيْهِ»، (2) در شأن ایشان آمده است، و صدیقان را با پیغمبران و شهیدان در يك سلك آورده اند، قال الله تعالى: «فَأُولَ - آئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (3) و ادریس به صدیقی وصف کرده اند. «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (4) عليهم السلام

ص: 36

---

1- سوره توبه، آیه 119.

2- سوره احزاب، آیه 23.

3- سوره نساء، آیه 69.

4- سوره مریم، آیه 41 و 56.

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (1).

و چون راه راست نزدیک ترین راهی باشد به مقصد، آن کسی (2) را که (3) به طریق مستقیم سلوک کند امیدوارترین کس به وصول به مقصد باشد. ان شاء الله تعالی.ل.

ص: 37

---

1- سوره مریم، آیه 50.

2- به مقصد وصول به مقصد از کسی که بر طریق...، خ ل.

3- به وصل به مقصد از کسی...، خ ل.

قال الله تعالى: «وَأَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ» (1).

«انابت» با خدای گشتن، و بر او اقبال کردن باشد و آن به سه چیز است:

یکی به باطن، که همیشه متوجه به جانب خدای تعالی باشد، و در افکار و عزایم (2) طلب قربت او کند «وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» (3).

و دیگر به قول، که در عموم اوقات به ذکر او و ذکر نعم و ذکر کسانی که به حضرت او نزدیک تر باشند مشغول باشد «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ» (4).

سیم از اعمال ظاهره، که همیشه بر طاعات و عبادات که مقرون به نیت قربت باشد مواظبت کنند، مانند صلوات فرایض و نوافل، و وقوف به موافق بزرگان دین، و بذل صدقات، و احسان با خلق خدا به رسانیدن اسباب نفع به ایشان و بازداشتن موجبات ضرر ایشان، و راستی نگاه داشتن در معاملات، و انصاف از خود و اهل خود به دادن، و بر جمله التزام احکام شرع تقربا الی الله تعالی و طلبا لمرضاته، فانه قال الله تعالی: «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ

ص: 38

1- سوره زمر، آیه 54.

2- جمع عزیمت، قصدها، تصمیم ها.

3- سوره ق، آیه 33.

4- سوره غافر، آیه 13.



بَعِيدٍ \* هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ \* مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَانََ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ \* ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ \* لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ». (1)

(1) سورة ق، آية 31 - 35.

ص: 39

قال الله تعالى: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (1).

پارسی «اخلاص»، ویژه کردن باشد، یعنی پاک کردن چیزی از هر چیزی که غیر او باشد، و با او درآمیخته باشد و اینجا به اخلاص آن می خواهند که هر چه گوید و کند، قربت (2) به خدای تعالی بود و خاص خالص به سوی او کند که هیچ غرضی دیگر از دنیوی و اخروی با آن نیامیزد «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (3).

و مقابل اخلاص آن بود که غرض دیگر با آن درآمیزد مانند حبّ جاه و مال، یا طلب نیکنامی، یا طمع ثواب آخرت، یا از جهت نجات و رستگاری از عذاب دوزخ، و این همه از باب شرك باشد.

و شرك دو نوع بود: جلی و خفی.

أما شرك جلی: آن بت پرستی بود، و باقی، همه شرك خفی باشد.

قال صلى الله عليه وآله: «تَبَيَّنَ (4) الشُّرْكُ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلَةِ السُّودَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ

ص: 40

1- سوره بینه، آیه 5.

2- طلب قربت، خ ل.

3- سوره زمر، آیه 3.

4- دیب، خ ل.

و طالب كمال را شرك تباه ترين مانعی باشد در سلوك «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (2).

و چون مانع شرك خفی برطرف (3) شود، سلوك و وصول به آسانی دست دهد، «مَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (4) و بالله العصمة.5.

ص: 41

1- بحار الانوار، ج 72، ص 96، باب 98، ح 8.

2- سوره كهف، آیه 110.

3- مرتفع، خ ل.

4- بحار الانوار، 70/249؛ جامع الصغير، 2/160؛ حلية الاولياء، 5/189؛ تذكرة الموضوعات، 13/145؛ كشف الخفاء، ج 2، ص 310 و 311؛ لطائف الاعلام في اشارات اهل الالهام، ص 145؛ کافی، 2/16؛ بحر المعارف، ج 2، ص 335.

در ازاله عوایق (1) و قطع موانع (2) از سیر و سلوک؛

و آن مشتمل بر شش فصل است:

فصل اول: در توبه

فصل دوم: در زهد

فصل سوم: در فقر

فصل چهارم: در ریاضت

فصل پنجم: در محاسبه و مراقبت

فصل ششم: در تقوا

(1) جمع عایقه: موانع.

(2) بازدارنده ها.

ص: 42

قال الله تعالى: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (1).

معنی «توبه» رجوع از گناه باشد، و اول ببايد دانست که گناه چه باشد تا از او رجوع کنند، و بايد دانند که افعال بندگان بر پنج قسم باشد:

اول: فعلی که ببايد کرد و نشايد که نکند.

دویم: فعلی که نبايد کرد و نشايد که کند.

سیم: فعلی که کردن آن از ناکردن بهتر باشد.

چهارم: فعلی که ناکرده از کردن بهتر بود.

پنجم: فعلی که کردن و ناکردن او یکسان بود.

و گناه ناکردن فعلی بود که از قسم اول باشد، و کردن فعلی که از قسم دویم باشد و از آن همه عاقلان را توبه واجب باشد.

و اینجا نه اقوال و افعال جوارح (2) تنها می خواهیم، (3) بل جمیع افکار و اقوال و افعال می خواهیم که تابع قدرت و ارادت هر عاقلی باشد.

اما ناکردن فعلی که از قسم سیم باشد، و کردن فعلی که از قسم چهارم

ص: 43

---

1- سوره نور، آیه 31.

2- جوارح، جمع جارحه: عضو بدن آدمی.

3- و اینجا به افعال نه افعال و جوارح تنها می خواهیم، خ ل.

باشد، «ترك اولی» باشد، و از معصومان ترك اولی ناپسندیده باشد و توبه ایشان، از ترك اولی باشد، و اهل سلوك را التفات به غیر حقّ تعالی که مقصد ایشان است، گناه باشد ایشان را، و از آن توبه باید کرد.

پس توبه سه نوع است:

توبه عام، همه بندگان را؛

و توبه خاص، معصومان را؛

و توبه اخص، اهل سلوك را؛

و توبه عصاة(1) امت از قسم اول است، و توبه آدم علیه السلام و دیگر انبیاء از قسم دوم بود، و توبه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آنجا که گفت: «وَأَنَّهُ لِيُغَاثُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً»(2) از قسم سیم.

اما توبه عام، موقف(3) بود بر دو شرط:

شرط اول: علم به اقسام افعال که کدام فعل از افعال رساننده به کمال بود، و کمال به حسب اشخاص متعدد بود، بعضی را نجات از عذاب بود، و بعضی را حصول ثواب، و بعضی را رضای آفریدگار تعالی و قربت به او.

و آنکه کدام فعل رساننده به نقصان بود، و آن هم به ازای کمال متعدد بود. یا استحقاق عقاب باشد، یا حرمان از ثواب باشد، و یا سخط آفریدگار و بُعدل.

ص: 44

1- گناهکاران.

2- صحیح مسلم، 4/2075؛ احیاء علوم الدین، 4/485؛ جامع الاخبار، ص 66؛ بحار الانوار، 63/183 و 93/282؛ الدر المنثور، 6/43 و 63؛ مشکاة المصابیح، 4/232؛ اتحاف السادة المتّقین، 5/57، ج 8، ص 299، 517؛ کنز العمال، ص 207؛ مفتاح النجات، تصحیح دکتر علی فاضل، ص 311؛ من لا یحضره الفقیه، ح 385؛ مستدرک الوسائل، ج 5، ص 320؛ نهایة ابن اثیر، بحر المعارف، 2/29.

3- مشروط، خ ل.

از لعنت عبارت از آن باشد.

شرط دویم: وقوف بر فایده حصول کمال رضای او تعالی باشد و بر خلل حصول نقصان و سخط او تعالی.

پس هر عاقل که این دو شرط او را حاصل باشد البته گناه نکند، و اگر کرده باشد آن را به توبه تدارک کند.

و توبه مشتمل بود بر سه چیز: یکی به قیاس با زمان ماضی، و یکی به قیاس با زمان حاضر، و سیّم به قیاس با زمان مستقبل.

اما آنچه به قیاس با زمان ماضی باشد به دو قسم می شود: یکی پیشمانی بر آن گناه که در زمان ماضی از او صادر شده باشد، و تأسّف بر آن تأسّفی هر چه تمام تر و این قسم مستلزم قسم (1) دیگر باشد، و به این سبب گفته اند: «الندمُ توبَةٌ». (2)

و قسم دوم تلافی آنچه واقع شده باشد در زمان ماضی، و آن قیاس با سه کس باشد:

یکی به قیاس با خدای تعالی که نافرمانی او کرده است.

دوم به قیاس با نفس خود که نفس خود را در معرض نقصان و سخط خدای تعالی آورده است.

سیّم به قیاس با غیرى که مضرتّ قولی یا فعلی به او رسانیده است، و تا آن غیر را به حقّ خود نرساند تدارک صورت نیندد و در رسانیدن به حقّ او درل.

ص: 45

---

1- دو قسم، خ.ل.

2- دو قسم، خ.ل.

قول، یا به اعتذار بود یا به انقیاد مکافات را، و بر جمله به آنچه مقتضی رضای او باشد، و در فعل به ردّ حقّ او یا عوض حقّ او باشد با او یا با کسی که قائم مقام او باشد، و با انقیاد مکافات را از او یا از کسی که قائم مقام او باشد، یعنی از قبیل (1) او باشد و تحمل عذابی که بر آن گناه معین کرده باشد. و اگر آن غیر، مقتول باشد تحصیل رضای اولیای او هم شرط باشد، چه تحصیل رضای او محال باشد، و ممکن (2) چون دیگر شرایط توبه حاصل باشد امیدوار باشد که در آخرت خدای تعالی جانب او مرضی و مرعی دارد به رحمت واسعه خویش.

و اما حقّ نفس او به انقیاد فرمان تحمل عقوبت دنیاوی یا دینی که واجب باشد تلافی باید کرد.

و اما جانب (3) الهی به تضرّع و زاری و رجوع با حضرت او، و عبادت او، و ریاضت بعد از حصول رضای مجنی علیه (4) و ادای حقّ نفس خود امید باشد که مرعی شود.

و اما آنچه از توبه بر آن مشتمل باشد به قیاس با زمان حاضر دو چیز بود:

یکی ترك گناهی که در حال مباشر آن گناه باشد قربة الی الله.

دوم ایمن گردانیدن کسی که آن گناه بر او متعدّد بوده، و تلافی نقصان که راجع به آن کس بوده باشد.ت.

ص: 46

---

1- جانب.

2- لکن، خ ل.

3- والی به اجابت الهی.

4- مخطی علیه: مظلوم و کسی که مورد ظلم و جنایت و خیانت قرار گرفته است.



و اما به قیاس با زمان مستقبل بوده باشد هم دو چیز باشد: یکی عزم جزم کردن بر آنکه بدان گناه معاودت نکند، و اگر [به مثل] او را بکشند یا بسوزانند، نه به اختیار، نه به اجبار، راضی نشود بدان که دیگر مثل آن گناه کند.

دوم آنکه عزم کند بر ثبات در آن باب، و باشد که عازم بر خود ایمن نباشد به وثیقه نذری، یا کفّارتی، یا نوعی دیگر از انواع موانع عود به آن گناه.

آن عزم را با خود ثابت گرداند، و مادام که متردد باشد یا در نیت او عود را مجال امکان باشد آن ثبات حاصل نباشد.

و باید که در این جمله نیت تقرب به خدا کند و از جهت امتثال فرمان او، تا در آن جماعت داخل شود که: «التائبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» (1).

این جمله شرایط توبه عام است از معاصی. و در حق این جماعت فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (2).

و نیز فرموده است:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ ۖ» 8.

ص: 47

- 
- 1- اصول کافی، 2/435؛ جامع الصغیر، 1/133 و 229؛ تفسیر ابوالفتوح، 2/650؛ کنوز الحقائق، ص 53؛ فیض القدیر، 3/276؛ تنبیه الخواطر و نزہة النواظر، ص 6؛ بحار الانوار، ج 6، ص 21؛ احیاء العلوم، ج 4، ص 4؛ حلیة الأولیاء، ج 4، ص 210.
- 2- سوره تحریم، آیه 8.

قَرِيبٍ فَأُولَـٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ».(1)

و اما توبه خاص که از ترك اولی باشد، شرایط آن از این معنا که یاد کرده شد مفهوم می شود و در این باب فرموده است: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ».

و اما توبه اخصّ از دو چیز بود:

یکی از التفات سالک به غیر مطلوب و به این سبب گفته اند: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّتَانِ».(2)

و دوم: از عود به مرتبه ای که از آن مرتبه ترقی باید کرد(3) به التفات بدان مرتبه بر وجه رضا به اقامت در آنچه این جمله ایشان را گناه باشد، و به این سبب گفته اند: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ».(4) و ایشان را از آن گناه به توبه و استغفار و ترك اصرار و ندامت بر فوات گذشته، و تضرّع به حضرت آفریدگار تعالی و تقدس پاك باید باشد.

من تاب و اخلص سرّه لله فالله له «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ».(5)2.

ص: 48

---

1- سوره نساء، آیه 17.

2- نهج البلاغه، عبده، خطبه 16، ص 50؛ بحار الانوار، 35/366 (در مصدر مضلّة به صورت مفرد است).

3- و دوم از عود 30 مرتبه ای که از آن مرتبه ترقی کرده باشد، یا التفات به آن مرتبه بر وجه رضا به اقامت در آن مرتبه، یا خود نفس اقامت در مرتبه ای که از آن مرتبه ترقی باید کرد، چه این جمله ایشان را گناه باشد خ ل.

4- بحار الانوار، 11/206.

5- سوره بقره، آیه 222.

قال الله تعالى: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ». (1)

«زهد»، عدم (2) رغبت است، و «زاهد» کسی باشد که او را بدانچه تعلق به دنیا دارد مانند مآكل (3) و مشارب (4) و ملابس و مساکن و مشتیهات (5) و مستلذات (6) دیگر، (7) و مال و جاه و ذکر خیر و قرب ملوک و نفاذ امر و حصول هر مطلب که به مرگ از او جدا تواند بود، رغبت نبود، نه از سر عجز یا از راه جهل به آن، و نه از جهت غرضی یا عوضی که به او راجع باشد و هر کس که موصوف به این صفت باشد زاهد باشد بر وجه مذکور. (8)

اما زاهد حقیقی کسی باشد که به زهد مذکور، طمع نجات از عقوبت دوزخ و ثواب بهشت هم ندارد، بلکه صرف نفس از آن جمله که برشمردیم

ص: 49

1- سوره طه، آیه 131.

2- نقیض، ضد. خ ل.

3- مآكل ج مآكل = خوردنی ها، خوراکی ها.

4- مشارب: جمع مشرب و مشربه، آشامیدنی ها.

5- جمع مشتیهی، آنچه میل و رغبت برانگیزد.

6- ملذات، خ ل.

7- مسکن، خ ل.

8- مشهور، خ ل.

بعد از آنکه فواید و تبعات هر يك دانسته باشد، او را ملکه باشد و مشوب نباشد با طمعی یا امیدی یا غرضی از اغراض نه در دنیا و نه در آخرت؛ و ملکه گردانیدن این صفت نفس را، به زجر باشد. از طلب مشتیهات او و ریاضیت دادن او به امور شاقه تا ترك غرض در وی راسخ شود.

در حکایت زهاد آمده است که شخصی سی سال سر گوسفند پخته و پالوده فروخت و از هیچکدام چاشنی نگرفت! از او سبب این ریاضت پرسیدند، گفت: وقتی نفس من آرزوی این دو طعام کرد او را به مباشرت اتخاذ(1) این دو طعام با عدم وصول به آن آرزو مالش دادم تا دیگر میل به هیچ مشتیهی(2) نکند.

و مثل کسی که در دنیا زهد اختیار کند. جهت طمع نجاتی یا ثوابی در آخرت، مثل کسی باشد که از دنائت(3) طبع و پستی به همت(4) روزها تناول طعام نکند با وفور احتیاج، تا در ضیافتی متوقع، طعام بسیار تواند خورد؛ یا کسی که در تجارت متاعی بدهد [متاعی] بستاند که بدان سود کند.

و در سلوک راه حقیقت منفعت زهد و رفع شواغل باشد تا سالک به چیزی مشغول نگردد و از وصول به مقصد باز نماند.ل.

ص: 50

---

1- اتخاذ. خ.ل.

2- آنچه اشتها و رغبت برانگیزد.

3- فرومایگی، دون همتی.

4- از دنائت همت. خ.ل.

قال الله تعالى: «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ». (1)

«فقیر» کسی را گویند که مالش نباشد، یا اگر باشد کمتر از کفاف او باشد، و در این موضع فقیر کسی را گویند که رغبت به مال و مقتضیات (2) دنیوی ندارد، و اگر مال به دست آرد به محافظت او اهتمام نکند، نه از نادانی یا عجز یا از ضجرت (3) یا از غفلت، یا سبب طمعی مانند حصول مشتهیات، یا سبب جاه و ذکر خیر و ایثار (و) سخاوت، و یا از جهت خوف از عقاب دوزخ، یا طلب ثواب آخرت، بلکه از جهت قلت التفاتی که لازم اقبال بر سلوک راه حقیقت و اشتغال به مراقبت جانب الهی باشد تا غیر حقّ تعالی حجاب (راه) او نشود، و به حقیقت این فقر شعبه ای باشد از زهد.

قال النبی صلی الله علیه و آله: «ألا أخبرکم بملوکِ اهلِ الجنة؟ قالوا: بلی، قال: کلُّ ضعیفٍ مستضعفٍ اغبرّ اشعثَ ذی طمرینِ لا یعبؤ» (4) به لَوْ اقسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَيَّةٍ». (5)

ص: 51

1- سوره توبه، آیه 91.

2- تمتعات. خ ل.

3- ضجرت = دلتنگی.

4- لا یؤبه له خ ل.

5- سنن ابن ماجه، 2/1378، ح 4115؛ مسند احمد بن حنبل، 5/407 (با تفاوت اندک)؛ احیاء علوم الدین، 4/290؛ بحار الانوار، ج 77، ص 93؛ جامع الصغیر، ج 1، ص 113 (با اندکی اختلاف).

و چون گفتند: اگر خواهی بطحاء و مکه پر از زر به تو دهیم، گفت:

«لا، بل أجوعُ يوماً فأسألكَ، و أشبعُ يوماً فأشكركَ». (1) و (2)

(1) بحار الانوار، ج 72، ص 64؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، باب 31، ص 36 (با اندکی اختلاف).

(2) در نقلی دیگر: أجوعُ يومين و اشبعُ يوماً.

نک: لطائف الحکمة، ص 265 - 267؛ کشف الاسرار، 5/361 و 7/411؛ جامع الصغیر، 2/59؛ آداب المریدین، ص 54 و 322؛  
مرصاد العباد، ص 428؛ منتخب سراج السائرین، ص 103 و 283.

ص: 52

قال الله تعالى سبحانه: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (1).

«ریاضت» رام کردن ستور (2) باشد به منع او از آنچه قصد کند از حرکات غیر مطلوب، و ملکه گردانیدن او را (به) اطاعت صاحب خویش در آنچه او را بر آن دارد و از مطالب خویش. و در این موضع هم مراد از ریاضت، منع نفس حیوانی بود از انقیاد و مطاوعت قوه شهوی و غضبی و آنچه بدان دو تعلق دارد، و منع نفس ناطقه از متابعت قوای حیوانی، و از ردائل اخلاق و اعمال، مانند حرص بر جمع مال، و افتناء جاه و توابع آن از حیلت و مکر و خدیعت و غیبت و تعصّب و غضب و حقد و حسد و فجور و انهماك (3) در شرور و آنچه از او حادث شود، و ملکه گردانیدن نفس انسانی را به طاعت و عمل (4) بر وجهی که رساننده او باشد به کمالی که او را ممکن باشد.

ص: 53

1- سوره نازعات، آیه 40 و 41.

2- ستور = چهارپا.

3- انهماك: دخول در کاری بدون رویه صحیح، لج کردن.

4- به طاعت عقل عملی. خ ل.

و نفسی (1) را که متابعت قوه شهوی کند، «بهیمی» گویند. و آن را که متابعت قوه غضبی کند، «سبعی» خوانند. و آن را که رذائل اخلاق ملکه کند، «شیطانی»، و در تنزیل این جمله «نفس اماره» (2) آمده است یعنی «امارة بالسوء» اگر این رذائل در وی ثابت باشد. اما اگر در وی ثابت نباشد، یا وقتی میل به شرّ کند و وقتی میل به خیر، و چون میل به خیر کند از میل به شرّ پشیمان شود و خویشتر را ملامت کند بر آن، آن نفس را «لوامه» (3) خوانده اند.

و نفسی را که منقاد عقل باشد و طلب خیر او را ملکه شده او را «نفس مطمئنه» (4) نامیده است.

و غرض از ریاضت سه چیز است:

یکی: رفع موانع از وصول به حقّ، از شواعل ظاهره و باطنه.

دوم: مطیع گردانیدن نفس حیوانی هر عقل عملی را که باعث باشد بر طلب کمال.

و سوم: ملکه گردانیدن نفس انسانی را به ثبات بر آنچه معدّ او باشد قبول».

ص: 54

---

1- توضیح بیشتر در اخلاق ناصری، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، ص 76.  
2- نفس اماره عبارت از نفسی است که به سوی طبیعت بدنی میل می کند و به لذت ها و شهوت های حسی امر می کند و قلب را جهت پائینی که جایگاه شرور و منبع اخلاق زشت است جذب می کند (التعريفات، ص 317). «سخن دیگر، روح انسانی را به اعتبار چیرگی حیوانیت بر آن نفس اماره گویند» تعبیر نفس اماره از قرآن مجید گرفته شده است: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي يَا إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» سوره یوسف، آیه 53.

3- از آیه 2 سوره قیامت «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» گرفته شده است.

4- مأخوذ از آیه 27 و 28 سوره مبارکه فجر «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً».



فیض حقّ تعالیٰ را تا بہ کمالی کہ اورا ممکن باشد، برسد.

ص: 55

قال الله تعالى: «وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» (1).

«محاسبیت» با کسی حساب (کردن)، و مراقبت (کسی را) نگاهداشتن بود. و مراد از محاسبیت آن است که طاعات و معاصی را با خود حساب کند تا کدام بیشتر است. اگر طاعت بیشتر باشد باز بیند که در فضل طاعات بر معاصی با نعمت هایی که حق تعالی در حق او کرامت کرده است چه نسبت دارد، با وجود او و چندین حکمت ها در آفرینش اعضای او که علمای تشریح چندین کتب در شرح آن قدر (2) که فهم ایشان به آن رسیده است، ساخته اند با آنکه از آنچه هست از دریایی قطره ای فهم نکرده اند، و چندین فوائد که در قوت های نباتی و حیوانی در آن موجود است پیدا کرده است، و چندین دقایق صنع در نفس او که مدرک علوم و معقولات است به ذات خود و مدرک محسوسات و مدبر قوی و اعضا به آلات ایجاد کرده است، و روزی او که از ابتدای خلقت تقدیر کرده است. و اسباب پرورش او از علویات و سفلیات

ص: 56

---

1- سوره بقره، آیه 284.

2- در شرح آن آنقدر که خ ل.

پس اگر فضل طاعات او به این نعمت ها و دیگر نعمت ها که بر نتوان شمرد، چنان که فرموده است: «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (1) کند بر تقصیر خود در همه احوال واقف شود.

و اما اگر اطاعت و معاصی او مساوی باشد، بداند که به ازای این نعمت ها به هیچ بندگی قیام نکرده است و تقصیر خویش واضح تر یابد. و اگر معاصی راجح تر باشد، فَوَيْلٌ لَهُ ثُمَّ وَيْلٌ لَهُ.

پس هرگاه طالب کمال این حساب با خود کرده باشد از او جز طاعت در وجود نیاید و خویشتن را با آنکه جز طاعت نکند مقصّر داند، و از این جهت فرموده اند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا». (2)

و اگر حساب خود نکند و در معصیت تمادی نماید به وقت آنکه به مقتضای «وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ» (3) حساب او کنند و در عذاب الیم و خسران عظیم افتد، «وَحِينَئِذٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا يُقْبَلُ مِنْهُ شَفَاعَةٌ»، (4) اعاذنا الله من ذلك.

و اما «مراقبت» آن است که همیشه ظاهر و باطن خود نگاه دارد تا از وی چیزی در وجود نیاید که حسناتی که کرده، باطل گرداند.

یعنی ملاحظت احوال خود دایم بکند تا بر معصیتی اقدام ننماید، نه در 8.

ص: 57

1- سوره ابراهیم، آیه 34.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 67 - 73.

3- سوره انبیاء، آیه 47.

4- اشاره به آیه «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»، سوره بقره، آیه 48.

آشكار، و نه در پنهان، و شاغلی او را از سلوك راه حقّ باز ندارد، نه قوی و نه ضعیف. و این معنا همیشه پیش خاطر خود بدارد: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ  
اللَّهِ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (1)(2)

والله يوفّق من يشاء من عباده أنّه هو اللطيف الخبير.ل.

ص: 58

---

1- سوره بقره، آیه 235.

2- مطلوب، خ ل.

قال الله سبحانه و تعالی: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ».(1)

«تقوی» پرهیز باشد از معاصی از بیم خشم خدای تعالی و دوری از او، همچنان که بیمار را که طالب صحت باشد از تناول آنچه در آن مضرت باشد و آنچه از اقدامش مقتضی مزید بیماری او باشد پرهیز باید کرد، تا علاج او دست دهد، و درمان بیماری او منجیح آید.

همچنین ناقصانی را که طالب کمال باشند از هر چه منافی کمال باشد، یا مانع حصول آن، یا سالک را شاغل از سیر و سلوک در طریق طلب کمال پرهیز باید کرد تا آنچه مقتضی وصول باشد یا معاون در سلوک بود، مفید و مؤثر باشد.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».(2)

و به حقیقت، تقوی مرکب از سه چیز است:

یکی خوف، و دیگر تحاشی(3) از معاصی، و سیم طلب قربت.

و شرح هر يك از این سه به تمام در این رساله مختصر به جای خود بیان

ص: 59

1- سوره حجرات، آیه 13.

2- سوره طلاق، آیه 2 و 3.

3- پروا.

خواهد شد، و در تنزیل و احادیث، ذکر تقوی و ثنای متقیان بیشتر از آن آمده است که در این مختصر ذکر توان نمود، و غایت همه غایات محبت باری تعالی باشد:

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (1)6.

ص: 60

---

1- سوره آل عمران، آیه 76.

در سیر و سلوک در طلب کمال و بیان احوال سالک

و آن مشتمل بر شش فصل است:

فصل اول: در خلوت

فصل دوم: در تفکر

فصل سوم: در خوف

فصل چهارم: در رجاء

فصل پنجم: در صبر

فصل ششم: در شکر

ص: 61

قال الله تعالى: «وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا». (1)

در علوم حقیقی مقرر شده است که هر ذات که مستعد قبول فیض الهی باشد با وجود استعداد و عدم موانع، از حصول آن فیض محروم نتواند بود. و طلب فیض از کسی ممکن باشد که او را دو چیز معلوم بود: یکی آنکه وجود آن فیض به یقین و بی شک تجویز داند. و دیگر آنکه داند که وجود آن فیض در هر ذات که باشد مقتضی کمال آن ذات بود. و این هر دو علم مقارن (2) استعداد قبول آن فیض باشد در همه احوال.

و چون این مقدمه معلوم شد و تقدیر داده آمد، گوییم: طالب کمال را بعد از حصول استعداد، رفع (3) موانع واجب باشد، و معظم موانع، مشاغل مجازی باشد که نفس را به التفات به ما سوی الله مشغول دارند، و از اقبال کلی بر وصول به مقصد حقیقی بازدارند، و شواغل، حواس ظاهره و باطنه باشند، یا دیگر قوای حیوانی، یا افکار مجازی.

ص: 62

---

1- سوره انعام، آیه 70.

2- معادل خ ل.

3- ازاله، خ ل.



اما «حواس ظاهره» شاغل باشند به دیدن صورت هایی که بیننده را به مشاهدات او رغبت افتد، و شنیدن صوت های مناسب، (1) و همچنین در بوی ها و طعم ها و ملموسات.

اما «حواس باطنه» شاغل باشند به تخیل (2) صورت ها و حالت ها، که خاطر بدان ملتفت باشد، یا به توهّم محبتی یا مبغضتی، یا تعظیم مسرتی (3) یا تحقیر مسرتی (4) یا انتظامی یا عدم انتظامی، (5) یا به تذکر حال گذشته، یا به تفکر در اموری که طالب حصول آن امور باشد مانند مال و جاه.

اما «قوای حیوانی» شاغل به سبب حزنی، یا خوفی، یا غضبی، یا شهوتی، یا خیانتی، یا خجالتی، یا غیرتی، یا انتظار لذتی، (6) یا امید قهر بر عدوی، یا حذر از مؤلمی باشد.

اما «افکار مجازی شاغل تفکر در امری غیر مهم یا علمی غیر نافع باشد.

و بالجمه، هرچه به اشتغال بدان، از مطلوب محبوب شود. و «خلوت»، عبارت (7) است از ازاله این جمله موانع، پس صاحب خلوت باید که موضعی اختیار کند که همی (8) از محسوسات ظاهر و باطن شاغلی نباشد و قوای حیوانی را مرتاض گرداند تا او را جذب به آنچه ملایم آن قوی باشد، و دفع از

(1) مقعاً و مناسب، خ ل.

(2) تخیل، خ ل.

(3) چیزی، خ ل.

(4) چیزی، خ ل.

(5) نظامی، خ ل.

(6) لذیذی، خ ل.

(7) اشارت، خ ل.

(8) با مصالح معاش و معاد باشد، اما مصالح معاش امور فانی باشد.

آنچه غیر ملائیم بود تحریم نکند، و از افکار مجازی به کلی اعراض کند، و آن فکریایی بود که غایات آن راجع با مصالح معاش فانی باشد. (1)

اما مصالح معاد اموری باشد که غایات آن حصول لذات باقی باشد نفس طالب را، و بعد از زوال موانع ظاهره و خالی کردن باطن از اشتغال به ما سوی الله. (و) باید که به همگی همت و جوامع نیت اقبال کند بر ترصد (2) سوانح (3) غیبی و ترقب (4) واردات حقیقی، و آن را «تفکر» خوانند و آن را در فصلی مفرد ایراد کرده شود، و آن این است: ن.

ص: 64

- 
- 1- اما مصالح معاش امور فانی باشد. خ ل.
  - 2- مراقب بودن، انتظار داشتن.
  - 3- سوانح جمع سانحه، رخداد، پیشامد.
  - 4- مراقب بودن.

قال الله تعالى سبحانه: «أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيمَا أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ». (1)

هرچند در معنی «تفکر» وجوه بسیاه گفته اند، خلاصه همه وجوه آن است که تفکر، سیر باطن انسانیت از مبادی به مقاصد. و نظر را نیز همین معنی گفته اند در اصطلاح علما.

و هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الا به سیری، و به این سبب گفته اند: اول واجبات تفکر و نظر است، و در تنزیل حدت (2) بر تفکر زیاده از آن است که بر توان شمرد:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». (3)

و در حدیث آمده است:

«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً». (4)

و باید دانست که مبادی سیر که از آنجا آغاز حرکت باید کرد، آفاق

ص: 65

1- سوره روم، آیه 8.

2- برانگیختن.

3- سوره رعد، آیه 3.

4- بحار الانوار، 69/393؛ روضة المذنبین و جنة المشتاقین، ص 101.

و انفس است، و سیر استدلال است از آیات هر دو، یعنی از حکمت هایی که در هر ذره از ذرات است هر یکی از این دو کون یافته شود بر عظمت و کمال مبدع هر دو تا مشاهده نور ابداع او در هر ذره کرده شود:

«سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». (1)

و بعد از آن استشهاد از حضرت جلال او بر هر چه جز اوست از مبدعات «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (2) ظهور او مکشوف گردد.

و اما «آیات آفاق»، از معرفت موجوداتی که سوی الله باشد چنان که هست، و حکمت در وجود هر یکی به قدر استطاعت انسانی حاصل شود مانند علم هیئت افلاک و کواکب و حرکت، و اوضاع هر یک و مقادیر (3) اجرام و ابعاد و تأثیرات آن، و هیئت عالم سفلی و ترتیب عناصر و تفاعل ایشان به حسب صور و کیفیات، و حصول امزجه و ترکیب مرکبات معدنی و نباتی و حیوانی و نفوس (4) سماوی و ارضی، و مبادی حرکت هر یک و آنچه از ایشان و در ایشان واقع باشد، از مبانیات و مخالفات و خواص و مشارکات، و آنچه بدین جهت تعلق دارد از علوم اعداد و مقادیر و لواحق آن.

و اما آیات انفس، و آن معرفت ابدان و انفس است، و آن معلوم می شود بهل.

ص: 66

---

1- سوره فصلت، آیه 53.

2- همان.

3- آفاق و انفس در اصطلاح متفکران، این دو واژه با توجه به قرآن در معنای جان و انسان یا ظاهر و باطن با عالم مادیات و مجردات به کار رفته است (دائرة المعارف بزرگ اسلامی).

4- معرفت قوی و نفوس، خ ل.

علم تشریح اعضای مفرد از عظام (1) و عضلات و اعصاب و عروق و منافع هر يك و مرگبه چون اعضای رئیسه و خادمه و آلات هر يك، و جوارح و معرفت قوی و افعال هر يك، و احوال مانند صحت و مرض، و معرفت نفوس و کیفیت ارتباط آن بر ابدان (2) و افعال و انفعالات هر دو از یکدیگر، و اسباب نقصان و کمال در هر يك، و به مقتضی سعادت و شقاوت عاجل (3) و آجل و آنچه بدان تعلق دارد؛ این جمله مبادی سیر است که تفکر عبارت از آن است.

و اما مقاصد، و آنچه منتهای سیر باشد، در آخر فصول و ابواب معلوم شود و آن وصول باشد به نهایت مراتب کمال.ه.

ص: 67

---

1- جمع عظم: استخوان.

2- ابدان جمع بدن.

3- عاقل: آینده.

قال الله سبحانه و تعالى: «وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1).

علما گفته اند: «الحزن على ما فات، و الخوف مما لم يأت» (2).

پس «حزن» عبارت باشد از تألم باطن به سبب وقوع مکروهی که دفع آن متعذر باشد، یا فوات فرصتی، یا امری مرغوب فیه که تلافی آن متعذر باشد.

و «خوف» عبارت بود از تألم باطن به سبب توقع مکروهی که اسباب حصول آن ممکن الوقوع باشد، یا توقع فوات مطلوبی و مرغوبی که تلافی آن متعذر بود.

پس اگر اسباب حصول معلوم الوقوع باشد یا مظنون به ظنی، غالب آن را انتظار مکروه نیز خوانند و تألم زیادت باشد، و اگر تعذر وقوع اسباب معلوم باشد و تألم حاصل آن را خوفی خوانند که سبب آن مالیخولیا (3) باشد.

و خوف و حزن ارباب سلوک از فایده‌تی خالی نباشد، چه حزن اگر به

ص: 68

---

1- سوره آل عمران، آیه 175.

2- مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص 392.

3- مالیخولیا: لغت یونانی است، و آن مرضی است که بر اثر آن ظنون و فکر از مجرای طبیعی به غیر طبیعی تغییر می یابد و بیمار دچار خیالات واهی می شود و در صورت شدید، فرد مبتلا به همه چیز بدبین می شود. نیز نک: فرهنگ نظام، ج 5، ص 20.

سبب ارتکاب معاصی باشد، یا به سبب فوات مدت گذشته در عطلت از عبادت، یا در ترك سیر در طریق کمال مقتضی تصمیم عزم توبه باشد.

و خوف اگر از سبب ارتکاب گناه و نقصان و نارسیدن به درجه ابرار باشد، موجب جهد نمودن در اکتساب خیرات، مبادرت در سلوک طریق کمال باشد، «ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ» (1) خالی باشد از اهل قساوت باشد، «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (2).

و هر امن که در این مقام به سبب زوال این خوف بود مقتضی هلاک باشد: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (3).

اما اهل کمال از این خوف و حزن مبرّا باشند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (4).

و هر چند به حسب لغت، خوف و خشیت به يك معنى است، در عرف این طایفه میان هر دو فرق است که خشیت به علماء خاص است که «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (5) «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (6) «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ» 8.

ص: 69

1- سوره زمر، آیه 16.

2- سوره زمر، آیه 22.

3- سوره اعراف، آیه 99.

4- سوره یونس، آیه 62.

5- سوره فاطر، آیه 28.

6- سوره فاطر، آیه 28.

پس خشیت استشعاری باشد که به سبب شعور به عظمت و هیبت حق عز و علا، و وقوف بر نقصان خود، و قصور از ادای حق و بندگی حق، و یا از تخیل ترك ادب در عبودیت، یا از اخلاف به طاعت لازم آید.

پس خشیت خوفی خاص باشد: «وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (2).

و رهبت به خشیت نزدیک است: «هَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» (3) و سالک چون به درجه رضا رسد، خوف او به امن بدل شود: «أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ»، (4) نه او را از هیچ مکروهی کراهیت باشد، و نه به هیچ مطلوبی رغبت بود، و این امن از سبب کمال بود، چنان که امن مذکور از سبب نقصان باشد و صاحب این امر از خشیت خالی نباشد تا آنکه که به نظر وحدت متجلی شود، و آنگاه از خشیت (5) اثری باقی نماند، چه خشیت از لوازم تکثر بود. ل.

ص: 70

- 
- 1- سوره یونس، آیه 62.
  - 2- سوره رعد، آیه 21.
  - 3- سوره اعراف، آیه 154.
  - 4- سوره انعام، آیه 82.
  - 5- از خشیت هم اثری باقی نماند. خ ل.



قال الله سبحانه و تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (1)

هرگاه مطلوبی متوقع باشد که در زمان استقبال حاصل خواهد شد، و طالب از ظن باشد به تحصیل (2) اسباب آن مطلوب. فرحی که از تصور حصول آمیخته با توقع حصول در باطن او حادث شود، «رجاء» خوانند.

و اگر داند و متیقن باشد که اسباب ساخته است و متوقع واجب الوقوع است در مستقبل، آن «انتظار مطلوب» خوانند، و هر آینه فرح در آن صورت زیادت باشد.

و اگر ساختگی اسباب حصول معلوم و مظنون نباشد، آن را «تمنی» خوانند.

و اگر تعدّر حصول از اسباب معلوم و مظنون نباشد و توقع حصول باقی، آن رجاء از باب غرور و حماقت باشد.

و خوف و رجاء متقابلانند، و در سلوک رجاء مشتمل بر فوائد بسیار

ص: 71

---

1- سوره بقره، آیه 218.

2- به حصول، خ ل.

باشد مانند خوف، چه رجاء باعث باشد بر ترقی درجات کمال و بر سرعت سیر در طریق وصول به مطلوب: «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ \* لِيُوقِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (1).

و نیز رجاء مقتضی حسن ظن باشد به مغفرت و عفو باری سبحانه و تعالی و ثقت به رحمت او: «أُولَـئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ» (2) و در حصول به مطلوب (3) به موجب آن توقع فرموده است: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي» (4).

و عدم رجاء در این مقام باعث یأس و قنوط باشد: «إِنَّهُ لَا يَأِيـُٔ-ءَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (5) به سبب این یأس، هدف لعنت ابدی شد: «لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (6) رجاء او منتفی شود، به سبب آنکه داند که هر چه بایسته است، ساخته (7) است، و آنچه نساخته است نبایسته است.

و با این تصور اگر رجاء باقی باشد عاید با جهل باشد به تمامی آنچه در بایست و در نبایست باشد، یا با شکایت از مسبب الاسباب جهت حرمان از مطلوب.

و از فصل گذشته و این فصل معلوم شود که مادام که سالک در سلوکل.

ص: 72

- 
- 1- سوره فاطر، آیه 29 و 30.
  - 2- سوره بقره، آیه 218.
  - 3- مطلوب او به موجب توقع فرموده است. خ ل.
  - 4- بحار الانوار، 67/385؛ جامع السئین، ص 280؛ السوانح في العشق، (از احمد غزالی)، ص 6؛ كشف الاسرار، 6/151 و 7/395؛ جامع الصغیر، 1/302 و 3/245؛ تفسیر ابوالفتوح، 4/240.
  - 5- سوره یوسف، آیه 87.
  - 6- سوره زمر، آیه 53.
  - 7- ساخته اند، خ ل.

باشد از خوف و رجاء خالی نباشد: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا»، (1) چه از استماع آیات وعد و وعید، و تقرّس دلائل نقصان و کمال، و توقع وقوع هر یکی بدل از یکدیگر، و تصوّر آنکه انتهاء سلوک یا وصول باشد به مقصد یا لا وصول و حرمان، رجاء مقارن خوف لازم آید و ترجیح يك طرف بر دیگری ممکن نباشد: «لَوْ وُزِنَ خَوْفُ الْمُؤْمِنِ وَرَجَاءُهُ لَاعْتَدَلَ»، (2) که اگر رجاء را ترجیح دهند، امنی نه به جایگاه لازم آید: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ» (3) ترجیح دهند، یأسی موجب هلاکت لازم آید: «إِنَّهُ لَا يَأْتِي -ءَسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ». (4) 7.

ص: 73

1- سوره سجده، آیه 16.

2- مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص 393؛ بحار الانوار، 75/259 (به این مضمون). و موافق این سخن، وصیت لقمان حکیم است پسر خود را: یا بنی خف الله خوفا لا تأمن فيه مکره و ارجه اشد من خوفك. پسرش گفت: فکیف استطیع ذلك و انما لی قلب واحد؟ لقمان گفت: اما علمت ان المؤمن لذو قلبین، یخاف باحدها و یرجو بالآخر؟

3- سوره اعراف، آیه 99.

4- سوره یوسف، آیه 87.

قال الله سبحانه و تعالی: «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (1).

«صبر» در لغت، حبس نفس است از جزع به وقت وقوع مکروه، [و لابد آن «مَن» باطن باشد] و آن منع باطن باشد از اضطراب و بازداشتن زبان از شکایت و نگاهداشتن اعضا از حرکات غیر معتاد.

و صبر بر سه نوع باشد:

اول: «صبر عوام»، و آن حبس نفس است بر سبیل تجلّد و اظهار ثبات در «تحمل»، تا ظاهر حال او به نزدیک عاقلان و عموم مردم مرضی باشد: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (2).

دویم: «صبر زهاد و عباد و اهل تقوی و ارباب حلم» از جهت توقع ثواب آخرت: «إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (3).

و سیم: «صبر عارفان»، چه بعض ایشان التذاذ یابند به مکروه از جهت تصوّر آنکه معبود جلّ ذکرة ایشان را به آن مکروه از دیگر بندگان خاص گردانیده است، و به تازگی ملحوظ نظر او شده اند:

ص: 74

---

1- سوره انفال، آیه 46.

2- سوره روم، آیه 7.

3- سوره زمر، آیه 10.

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ» (1).

و در آثار آورده اند که جابر بن عبدالله انصاری که یکی از اکابر صحابه بود و در آخر عمر به ضعف پیری و عجز مبتلا شده بود. محمد بن علی بن الحسین المعروف بالباقر علیه السلام به عیادت او رفت و از حال او سؤال نمود. گفت: در حالی هستم که پیری از جوانی، و بیماری از تندرستی، و مرگ از زندگانی را دوست تر دارم!

[امام] محمد [باقر علیه السلام] گفت: من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست تر دارم، و اگر جوان دارد جوانی دوست تر دارم، و اگر بیمار دارد بیماری، و اگر تندرست دارد تندرستی، و اگر مرگ دهد مرگ، و اگر زندگانی، زندگانی را دوست تر دارم.

جابر چون این سخن شنید بر روی محمد صلی الله علیه و آله بوسه داد و گفت: صدق رسول الله که مرا گفت: «تویکی از فرزندان مرا ببینی همانم من و هُوَ يَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْرًا كَمَا يَبْقَرُ الثَّوْرُ الْأَرْضَ» و به این سبب او را باقر العلوم الاولین و الآخِرین گفتند. (2)

و از معرفت این مراتب معلوم شود که جابر در مرتبه اهل صبر بوده است، و محمد صلی الله علیه و آله در مرتبه رضا.

و بعد از این شرح رضا گفته آید ان شاء الله تعالی. 2.

ص: 75

---

1- سوره بقره، آیه 155 - 157.

2- حدیقة الشیعة، ج 2، ص 701، به نقل از همین کتاب؛ مسکن الفؤاد، ص 82؛ اخلاق محتشمی، ص 112.

قال الله تعالى سبحانه: «وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» (1).

«شکر» در لغت ثنا است بر منعم به ازای نعمت های او چو معظم نعمت ها بل جمله نعمت ها از حقّ تعالی است، پس بهترین چیزی مشغول بودن به شکر او تعالی باشد.

وقیام شکر به سه چیز لازم آید:

یکی معرفت نعمت منعم که آفاق و انفس مشتمل بر آن است.

و دوم شادمانی به وصول آن نعمت ها به او.

و سیم جهد نمودن در تحصیل رضای منعم به قدر امکان و استطاعت، و آن به محبّت او باشد در باطن، و ثنای او بر وجهی که به او لایق باشد در قول و فعل، (2) و جهد نمودن در قیام به آنچه به قیاس با منعم به آن قیام باید نمود از مکافات طاعت یا اعتراف به عجز.

قال الله تعالى: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (3).

ص: 76

---

1- سوره آل عمران، آیه 145.

2- در بعضی نسخ، کلمه «فعل» نیست.

3- سوره ابراهیم، آیه 7.

و فی الخبر: «الْإِيمَانُ نِصْفَانُ؛ نِصْفُ صَبْرٍ وَ نِصْفُ شُكْرٍ». (1)

چه سالک به هیچ حالی از احوال از ملاقات امری ملایم یا غیر ملایم خالی نباشد، پس بر ملازم شکر باید کرد، و بر غیر ملایم صبر باید نمود، و همچنان که به ازای صبر، جزع است، و به ازای شکر، کفران است و کفر نوعی از کفران است: «وَلَيْتَن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». (2)

و از اینجا معلوم شود که درجه شکر از درجه صبر عالی تر است، و چون شکر نتوان گذارد الا به دل و زبان و اعضای دیگر که هر سه نعمت اوست، و قدرت بر استعمال هر یکی نعمت دیگر، (3) پس اگر خواهد که بر هر نعمتی شکری گذارد بر این نعمت ها هم شکری دیگر باید گذارد و سخن دراز گردد، و آن به که شکر همچنان باشد که در اول و انتها به عجز باشد و اعتراف به عجز از شکر، آخر مراتب شکر است چنان که اعتراف به عجز از ثنا، بزرگ ترین تناسب، و به این سبب گفته اند:

«لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ وَ فَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ». (4)

و به نزدیک اهل تسلیم، شکر منتفی شود، چه شکر مشتمل است بر قیاملا

ص: 77

1- کنز العمال، ج 1، ص 36؛ احیاء علوم الدین، 4/89؛ الدر المنثور، ج 1، ص 66؛ بحار الانوار، ج 60، ص 26؛ معارف محقق ترمذی با تصحیح و حواشی فروزانفر، ص 13.

2- سوره ابراهیم، آیه 7.

3- هر یکی از آن نعمت ها نعمت دیگر و توفیق یافتن در استعمال هر یکی نعمتی دیگر، پس... خ ل.

4- سنن ابن ماجه، 2/1262 (حدیث 3841)؛ تمهیدات، 124، 200؛ روح الارواح، 47، 151، 206، 268، 345، 387؛ احیاء علوم الدین، 1/149 و 2/217 و 4/443؛ مسند احمد، 1/96، 118، 150، 1/58؛ کشف الاسرار، 4/397؛ المصباح فی التصوف، 79؛ بحار الانوار، ج 71، ص 23. چه مناسب است: ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کرویایان عالم بالا

مجازات و مکافات منعم، و آن کسی که در مقام بندگی به محلی بود که خود را هیچ محلی نهد، چگونه در مقابل کسی تواند آمدن که همه او باشد؟!

پس نهایت شکر تا آنجا باشد که خود را وجودی داند و منعم را وجودی.

ص: 78



در ذکر احوالی که مقارن سلوك حادث شود،

تا آنگاه وصول و مقصد باشد.

و این مشتمل بر شش فصل است:

فصل اول: در ارادت

فصل دوم: در شوق

فصل سوم: در محبت

فصل چهارم: در معرفت

فصل پنجم: در یقین

فصل ششم: در سکون

ص: 79

## فصل اول: در ارادت

قال الله تعالى سبحانه: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (1).

پارسی «ارادت» خواستن است و آن مشروط به سه چیز باشد:

شعور به مراد؛

و شعور به کمالی که مر او را حاصل باشد؛

و غیبت از مراد.

پس اگر مراد از قبیل اموری باشد که مرید را تحصیل آن ممکن باشد، چون ارادت با قدرت منضم شود، هر دو موجب حصول مراد شوند.

و اگر از قبیل اموری که حاصل و موجود باشد، اما حاضر نباشد، هر دو مقتضی وصول به مراد شوند.

پس اگر در وصول توقّعی افتد ارادت مقتضی حالی شود در مرید که آن را «شوق» خوانند، و شوق پیش از وصل (2) باشد.

و اگر وصول به تدریج باشد چون از وصول اثری حاصل شود، آن را

ص: 80

---

1- سوره کهف، آیه 28.

2- وصول، خ ل.

و محبّت را مراتب بود، و مرتبه آخر به وقت تمامی وصول و انتهای سلوک باشد.

اما ارادت مقارن(1) سلوک بر وجهی و اعتباری مقتضی سلوک باشد، چه طلب کمال نوعی از ارادت بود، و چون ارادت منقطع شود به سبب وصول، یا علم به امتناع وصول، سلوک نیز منقطع شود. و این ارادت که مقارن سلوک باشد با اهل نقصان خاص بود، و اما اهل کمال را ارادت عین کمال باشد و محض مراد بود.

و در حدیث آمده است که در بهشت درختی است که آن را «طوبی» خوانند، هر کسی را آرزویی بود. مراد و آرزوی او را معا از آن درخت به وی رسانند بی هیچ تأخیری و انتظاری.(2)

و نیز گفته اند که: بعضی مردم را بر طاعتی که در دنیا کنند ثواب در آخرت(3) بدهند و بعضی را عین عمل ایشان ثواب ایشان باشد.(4)

و این سخن مؤکد آن است که بعضی را ارادت عین مراد باشد، چه کسی که در سلوک به مرتبه رضا رسد او را ارادت منتفی شود.

یکی از بزرگان(5) که طالب این مرتبه بوده گفته است: «لوقیل لی ما ترید7».

ص: 81

- 
- 1- معاون سلوک باشد بر وجهی و... خ ل.
  - 2- مجمع البحرین، 2/110؛ بحار الانوار، 8/131.
  - 3- اشاره به آیات 124 سوره نساء و 95 آل عمران و حدیث 36 از جلد 77 بحار الانوار.
  - 4- اشاره به آیات 30 سوره آل عمران و 7 و 8 سوره زلزال و حدیث نبوی در کنز العمال، ح 38963.
  - 5- ظاهرا ابایزید بسطامی. طیفور بن عیسی بن آدم سمبل تصوف و رهبر مکتب بغداد است که از او به عنوان «سلطان العارفین و برهان المحققین» یاد کرده اند و در بین متصوفه شهرتی بس عظیم داشته است. لطائف الاعلام فی اشارات اهل الإلهام، ص 107 و ص 297؛ تذکرة الاولیاء، به تصحیح استعلامی، ج 2، ص 187.

أقول: ارید أن لا ارید».

ص: 82

قال الله سبحانه و تعالی: «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ». (1)

«شوق» یافتن لذت محبتی باشد که لازم فرط ارادت بود، آمیخته به آلام (2) مفارقت به او و در حالت سلوک، بعد از اشتداد ارادت، شوق، ضروری باشد؛ و باشد که پیش از سلوک، چون شعور به کمال مطلوب حاصل شود و قدرت سیر به آن منضم نباشد، و صبر بر مفارقت نقصان پذیرد، شوق حاصل شود.

و سالک چندان که در سلوک، ترقی بیشتر کند، شوق او بیشتر شود و صبر، کمتر، تا آنکه به مطلوب رسد، بعد از آن لذت، نیل کمال خالص شود از شائبه الم، و شوق منتفی گردد.

و ارباب طریقت، باشد (3) که مشاهده مجنون را شوق خوانند؛ و آن، به این اعتبار باشد که طالب اتحاد باشد و به آن مرتبه هنوز نرسیده.

ص: 83

---

1- سوره حج، آیه 54.

2- الم، خ ل.

3- باشند، خ ل.

قال الله سبحانه و تعالی: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (1).

«محبت»، ابتهاج (2) باشد به حصول کمال، یا تخیل حصول کمال مظنون یا محقق که در مشعور به باشد.

و به وجهی دیگر، محبت، میل نفس باشد بدانچه در شعور بدان، لذتی یا کمالی (3) مقارن شعور باشد، و چون لذت ادراک، (4) ملایم است یعنی نیل کمال، پس محبت از لذت یا تخیل لذت، خالی نباشد.

و محبت، قابل شدت و ضعف است، اول مراتب او، ارادت است، چه ارادت، بی محبت نباشد، و بعد از آن، آنچه مقارن شوق باشد و با وصول تمام که ارادت و شوق منتفی شود، محبت غالب تر شود.

و مادام که از مغایرت طالب و مطلوب اثری باقی باشد، محبت، ثابت بود، و عشق، محبت مفرط باشد.

ص: 84

---

1- سوره بقره، آیه 165.

2- مصدر باب افتعال، شاد شدن (منتهی) شادمانی، شادی و سرور.

3- کمالی، خ ل.

4- ادراکی، خ ل.

و باشد که طالب و مطلوب، متحد باشند و به اعتبار، متغایر، و چون این اعتبار زایل شود، محبت منتفی گردد، پس آخر و نهایت محبت و عشق، اتحاد باشد.

و حکما گفته اند که: محبت، یا فطری (1) بود، یا کسبی. و محبت فطری (2) در همه کائنات موجود باشد؛ چه در فلک، محبتی است که مقتضی حرکت اوست، و در هر عنصر که طلب مکان طبیعی می کند، در آن محبت، مکان مرکوز است، و همچنین محبت دیگر از احوال طبیعی از وضع و مقدار و فعل و انفعال، و در مرکبات نیز چنان که در مغناطیس آهن ربا، (3) و در نبات زیاده از آنچه در مرکبات باشد، به سبب آنکه بر طریق نمو و اغتذاذ و تحصیل بذر و حفظ نوع متحرك باشد، و در حیوان زیادت بر آنچه در نبات نباشد مانند الفت و انس و مُشاکل (4) و رغبت به تزواج، و شفقت بر فرزند و ابنای نوع.

و اما محبت کسبی، اغلب در نوع انسان بود، و سبب آن از سه چیز بود:

اول لذت، و آن جسمانی باشد یا غیر جسمانی، وهمی باشد یا حقیقی.

و دوم منفعت؛ و آن هم یا مجازی باشد، چنان که محبت دنیاوی که نفع آن بالعرض باشد، یا حقیقی که منفعت آن بالذات باشد.

و سیم مشاکله جوهر، و آن یا عام باشد، چنان که میان دو کس که هم خُلُقن.

ص: 85

1- نظری، خ ل.

2- نظری، خ ل.

3- آهن ربا، خ ل.

4- همانند، همسان.

و هم طبع باشند و به اخلاق و شمایل و افعال یکدیگر مبتهج (1) شوند، و یا خاص بود میان اهل حق، مانند محبت طالب کمال کامل مطلق را.

و باشد که سبب محبت، مرکب باشد از این اسباب ترکیب مذکور (2) ثنائی (3) یا ثلاثی (4).

و محبت، مبنی بر معرفت نیز باشد، چنان که عارف را با آنکه لذت و منفعت و خیر، همه از کامل مطلق به او می رسد، پس او را محبت کامل مطلق حاصل آید، به مبالغت تر از دیگر محبت ها؛ و معنی «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (5)

و اهل ذوق گفته اند که: رجاء و خشیت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم، جمله از لوازم محبت باشد، چه محبت با تصور رحمت محبوب، اقتضای «رجاء» کند و با تصور هیبت اقتضای «خشیت» و با عدم وصول، اقتضای «شوق»؛ و به استقرار وصول، اقتضای «انس»؛ و به افراط انس، اقتضای «انبساط»؛ و با ثقت و به عنایت، اقتضای «توکل» و با استحسان هر اثر که از محبوب صادر شود، اقتضای «رضا»؛ و با تصور قصور و عجز خود و کمال او و احاطت قدرت او، اقتضای تسلیم.

و بالجمله، محبت حقیقی، حدی با تسلیم دارد، آنگاه که حاکم مطلق، 5.

ص: 86

1- شادمان.

2- از این اسباب مذکور، ترکیب ثنائی... خ ل.

3- ثنائی: دو تایی.

4- ثلاثی: سه تایی.

5- سوره بقره، آیه 165.



محبوب را داند و محکوم مطلق، خود را و عشق حقیقی، حدی با فنا دارد که همه، معشوق را بیند و هیچ خود را نبیند و کلّ ما سوی الله، به نزدیک اهل این مرتبه، حجاب باشد، پس غایت سیر به آن برسد که از همه اعراض نمایند و توجه به او کنند: «وَالَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ» (1)3.

ص: 87

---

1- سوره هود، آیه 123.

قال الله سبحانه و تعالی: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (1).

پارسی «معرفت»، شناخت باشد و اینجا مراد از معرفت، مرتبه بلندترین از مراتب خدانشناسی است؛ چه، خدانشناسی را مراتب بسیار است.

و مَثَل مراتب معرفت، چنان است که آتش را بعضی چنان شناسند که شنیده باشند که موجودی هست که هرچه به او برسد، ناچیز شود، و اثر او در آنچه محاذی او باشد، ظاهر گردد، و چندان که از او بردارند، هیچ نقصانی در او نیاید و هرچه از او جدا شود، بر ضدّ طبع او باشد و آن موجود را آتش خوانند.

و در معرفت باری تعالی، کسانی که به این مثبت باشند، «مقلدان» خوانند، مانند کسانی که سخن بزرگان، تصدیق کرده اند در این باب بی وقوف بر حجتی.

و بعضی که به مرتبه بالای این جماعت باشند، کسانی باشند که از آتش، دود به ایشان رسد و دانند که این دود از چیزی می آید، (2) پس حکم کنند به

ص: 88

---

1- سوره آل عمران، آیه 18.

2- می باید: خ ل.

موجودی(1) که دود، اثر اوست. و در معرفت کسانی که به این مثبت باشند، «اهل نظر» باشند که به برهان قطع دانند که صاهعی هست؛ چه؛ آثار قدرت او بر وجود او دلیل سازند.

و بالای این مرتبه، کسانی باشند که از حرارت آتش، به حکم مجاورت اثری احساس کنند و به آن منتفع شوند.

و در معرفت، کسانی که به این مرتبه باشند، «مؤمنان به غیبت» باشند، و صانع را شناسند، از ورای حجاب.

و بالای این مرتبه، کسانی باشند که از آتش منافع بسیار یابند؛ مانند:

1 - خبز 2 - طبخ 3 - انضاج و غیر آن، و این جماعت به مثبت کسانی هستند که در معرفت، لذت معرفت دریابند و بدان مبتهج شده باشند. و تا این جا، مراتب اهل دانش باشند.

و بالای این مرتبه، کسانی باشند که آتش را مشاهده کنند؛ و به توسط نور آتش، چشم های ایشان مشاهده موجودات کند. و این جماعت، در معرفت، به مثبت اهل بینش باشند، و ایشان را «عارفان» خوانند و معرفت حقیقی، ایشان را بود.

و کسانی را که در مراتب دیگر باشند بالای این مرتبه، هم حساب عارفان دارند(2) و ایشان را «اهل یقین» خوانند، و ذکر یقین و اهل یقین بعد از این گفته شود. .

ص: 89

---

1- باشند. خ ل.

2- باشند. خ ل.

و از ایشان، جماعتی باشند که معرفت ایشان از باب معاینه (1) باشد، و ایشان را «اهل حضور» خوانند، و انس و انبساط، خاص به ایشان باشد. (2)

و نهایت معرفت، اینجا باشد که عارف، منتفی شود مانند کسی که به آتش سوخته و ناچیز گردد.

(1) معارف، خ ل.

(2) نیز خواجه طوسی معتقد است که معرفت شهودی دارای مراتب است و می توان با خضوع و ابتهال و تضرع و قطع علائق دنیوی، به درجاتی از آن نایل آمد. نک: فصول العقاید، ص 18 - 21.

ص: 90

قال الله سبحانه و تعالی: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (1).

و در حدیث آمده است که: «مَنْ (2) أُعْطِيَ الْيَقِينَ وَ مَنْ أُوتِيَ حَظَّهُ مِنْهُ لَا يُبَالُ بِمَا انْتَقَصَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ صَوْمِهِ» (3).

«یقین» در عرف، اعتقادی باشد جازم مطابق ثابت که زوالش ممکن نباشد، و آن به حقیقت مؤلف بود از علم به معلوم، و از علم به آنکه خلاف آن علم اول، محال باشد.

و یقین را مراتب است، (4) و در تنزیل، (5) «علم یقین» و «عین یقین» (6) و «حق یقین» آمده است، چنان که فرموده است: «لَوْ تَعَلَّمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \*

ص: 91

1- سوره بقره، آیه 4.

2- من اقل ما اوتيتم اليقين. خ ل.

3- المحجة البيضاء، 7/106؛ بحر المعارف، ج 2، ص 115 به نقل از همین کتاب.

4- یقین را سه مرتبه است: یکی علم یقین، که دانستن امری یا چیزی باشد به کمال تیقن به کیفیت و ماهیت آنکه اصلاً بوی شك در آن نباشد. دوم: عین یقین، و آن دیدن چیزی است به چشم خود. سوم: حق یقین و آن داخل شدن است در آن چیز، یا خود آن چیز گردیده یا در او محو شدن مثلاً داخل شدن در آتش که از دور دیده می شود و سوخته شدن در آند. راج، غیث اللغات، نقل از لغت نامه دهخدا.

5- در قرآن، خ ل.

6- و در قرآن علم یقین و حق یقین آمده است.

لَتَرُونَ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرُوهَا عَيْنَ الْيَقِينِ». (1)

و دیگر گفته است:

«وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ». (2)

و در مثل آتش - که در باب معرفت گفته آمد - مشاهده هرچه در نظر آید به توسط نور آتش، به مثبت علم یقین است؛ و معاینه جرم آتش که مفیض (3) نور است بر هرچه قابل اصنائت باشد، به مثبت عین یقین، و تأثیر آتش در آنچه بدو رسد تا هویت او محو کند و آتش صرف بماند، حَقُّ الْيَقِينِ.

و جحیم، هرچند عذاب است اما، چون نهایت وصول به او انتفاء هویت و اصل است، رؤیت او از دور و نزدیک، و دخول در او، که انتفاء غیر اقتضا کند، به ازای این سه مرتبه است.

و الله اعلم بحقایق الامور.

ص: 92

---

1- سوره تکاثر، آیه 5 - 7.

2- سوره واقعه، آیه 94 و 95.

3- مفتضی، خ ل.

قال الله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (1)

«سکون» دو نوع بود:

یکی از خواص اهل نقصان، و آن مقدّم بر سلوک باشد که صاحبش از مطلوب و کمال بی خبر باشد، و آن را «غفلت» خوانند.

و دیگری بعد از سلوک که از خواص اهل کمال بوده باشد به وقت وصول به مطلوب، و آن را «اطمینان» خوانند.

و حالی که در میان این دو سکون بوده باشد «حرکت» و [یا] «سیر و سلوک» خوانند، و حرکت از لوازم محبّت باشد قبل الوصول، و سکون از لوازم معرفت است که مقارن وصول باشد.

و به این سبب گفته اند: «لو تحرك العارف هلك، و لو سكن المحبّ هلك». (2) و از این مبالغت تر نیز گفته اند و آن این است: «لو نطق العارف هلك و لو سكت المحبّ هلك». (3)

این است احوال سالک تا آنگاه که واصل شود، واللّه اعلم.

ص: 93

---

1- سوره رعد، آیه 28.

2- اگر عارف حرکت کند هلاک می شود و اگر محبّت ساکن باشد هلاک می گردد.

3- اگر عارف حرف بزند هلاک می شود و اگر محبّ سکوت کند هلاک می گردد.

در ذکر حال هایی که اهل وصول را سانح (1) شود.

و آن مشتمل بر شش فصل است:

فصل اول: در توکل

فصل دوم: در رضا

فصل سوم: در تسلیم

فصل چهارم: در توحید

فصل پنجم: در اتحاد

فصل ششم: در وحدت

ص: 94

---

1- واقعه و امری که برای آدمی پیش آید اعم از خیر و یا شر، رویداد.



قال الله سبحانه و تعالی: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1).

«توکل»، کار با کسی وا گذاشتن باشد، و در این موضع مراد از توکل بنده است (2) در کاری که از او صادر شود یا او را پیش آید چون وی را یقین باشد که خدای تعالی از او داناتر است، و توانا تر با او واگذارد تا چنان که تقدیر اوست آن کار را می سازد و به آنچه او تقدیر کند و کرده باشد خرسند و راضی باشد: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ» (3).

و خرسندی او به آنچه خدا کند و سازد، به آن حاصل شود که تأمل کند در حال گذشته خود که اول بی خبر او را در وجود آورد و چندین حکمت در آفرینش او پیدا کرده که به همه عمر خود هزار یک آن را نتواند شناخت، و او را بیروانید، و از اندرون و بیرون و کارهایی که بدان توانست بودن و به آن نقصان به کمال توانست رسیدن بی التماس و مصلحت دید او بساخت، تا بداند که آنچه در مستقبل خواهد بود هم خواهد ساخت و از تقدیر و ارادت او بیرون نخواهد بود.

ص: 95

---

1- سوره مائده، آیه 23.

2- آنست، خ ل.

3- سوره طلاق، آیه 3.

پس بر او تعالی اعتماد کند، و اضطراب در باقی نکند و او را یقین حاصل شود که آنچه باید ساخت خدای تعالی سازد اگر او اضطراب کند و اگر نکند، چه «مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْئِبَةٍ، وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (1).

توکل نه چنان بود که دست از همه کارها بازدارد، و گوید که با خدای گذاشتم، بل چنان بود که بعد از آنکه به او یقین شده باشد که هر چه جز خداست آن از خداست، و بسیار چیزها هست که در عالم واقع می شود به حسب شروط و اسباب، چه قدرت و ارادت خدای تعالی به چیزی که تعلق گیرد دون چیزی، لا محاله، به حسب شرطی و سببی که مخصوص (2) باشد به آن چیز تعلق گیرد، پس خویشتن و علم و قدرت و ارادت خویشتن را همه از جمله اسباب و شروط شمرد که مخصوص (3) ایجاد بعضی از امور باشند که او آن امور را نسبت به خود می دهد، پس باید که در آن کارها که قدرت و ارادت او از شروط و سبب وجود آن است مجدتر باشد، مانند کسی که به توسط او کاری مخدوم و موجد و محبوب او خواهد تمام شود و چون چنین باشد جبر و قدر متحد و مجتمع شده باشند، چه آن کار را اگر نسبت به موجد دهد جبر در خیال آید، و اگر نسبت به شرط و سبب دهد قدر در خیال آید.

و چون به نظر راست تصوّر کند، نه جبر مطلق باشد و نه قدر مطلق، و این کلمه را که گفته اند: «لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» (4) معنی محقق شود.

ص: 96

---

1- نور الثقلین، 5/357؛ احیاء علوم الدین، 4/357 و 5/132؛ مجمع الزوائد، 10/303.

2- مخصّص. خ ل.

3- مخصّص. خ ل.

4- بحار الانوار، 4/192، 5/17؛ کافی، ج 1، ص 160، باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین؛ توحید صدوق، 8/362؛ تحفة الاخیار، ص 355.

پس خود را در افعالی که منسوب به اوست متصرف داند به تصرفی که در آن به منزلت تصرف آلات باشد نه به منزلت تصرف فاعل به آلات، و به حقیقت آن دو اعتبار که یکی نسبت به فاعل است، و دیگر نسبت به آلت متحد شود، و همه از آلت (1) باشد بی آنکه آلت ترك توسط خود کند یا کرده باشد. و این به غایت دقیق باشد و جز بر ریاضت قوه عاقله بدان مقام نتوان رسید، و هر کس که بدان مرتبه رسد به یقین داند که مقدر همه موجودات یکی است که هر امری که حادث خواهد شد در وقتی خاص به شرط و آلتی و سببی خاص ایجاد کند، و تعجیل را در طلب و تأتی را در دفع مؤثر نداند، و خود را هم از جمله شروط و اسباب داند تا از دل بستگی به امور عالم خلاص یابد تا آنکه در ترتیب به آنچه به او خاص باشد از غیر او مجدتر باشد.

و به حقیقت معنی «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» (2) از جمله متوکلان باشد، و این آیه در حق او و امثال او منزل است: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ». (3) 9.

ص: 97

---

1- فاعل باشد، خ ل، همه او را فاعل باشد، خ ل.

2- سوره زمر، آیه 36.

3- سوره آل عمران، آیه 159.

قال الله سبحانه و تعالی: «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ».(1)

«رضا» خشنودی است، و آن ثمره محبت است، و مقتضای عدم انکار است، چه در ظاهر و چه در باطن و چه در دل، و چه در قول و چه در فعل. و «اهل ظاهر» را مطلوب آن باشد که خدای تعالی از ایشان راضی باشد تا از خشم و عقاب او ایمن شوند، و «اهل حقیقت» را مطلوب این باشد که از خدای تعالی راضی باشند، و آنچنان باشد که ایشان را هیچ حالی از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی، بقا و فنا، رنج و راحت، سعادت و شقاوت، و غنا و فقر مخالف طبع او نباشد، و یکی را بر دیگری ترجیح نهند، چه دانسته باشند که صدور همه از باری تعالی است، و محبت باری تعالی در طبایع ایشان راسخ شده باشد، پس بر ارادت و بر مراد او هیچ مزیدی نطلبند، و هرچه پیش ایشان آید بدان راضی باشند.

از یکی از بزرگان این مرتبه باز گفته اند که هفتاد سال عمر یافت که در مدت عمر «لم یقل لشیء کان لیته لم یکن، و لا لشیء لم یکن لیته کان».

ص: 98

و از بزرگی پرسیدند که از رضا در خود چه اثری یافته ای؟

گفت که: از مرتبه رضا بویی به من نرسیده (1) است، و معدلك اگر از ذات من پلی بر دوزخ سازند، و خلائق اولین و آخرین را بر آن پل گذرانند و به بهشت رسانند و مرا تنها در دوزخ کنند، ابد در دل من در نیاید که چرا حَظَّ من تنها این است به خلاف حظوظ (2) دیگران.

و هر کس که تساوی احوال مختلف که یاد کرده آمد در طبیعت او راسخ شود مراد او به حقیقت آن باشد که واقع شود.

و از اینجا گفته اند که: «هر کس که او را هر چه آید، باید، پس هر چه او را باید، آید» و چون تحقیق کند رضای خدا از بنده آنگاه حاصل شود که رضای از خدای حاصل شود: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ». (3)

پس مادام که کسی را اعتراض بر امری از امور واقع باشد کائنا ما كان (4) در خاطر او آید یا ممکن باشد که در خاطر آورد، از مرتبه رضایی نصیب باشد.

و صاحب مرتبه رضا همیشه در آسایش باشد، چه او را بایست و نبایست نباشد، بلکه بایست و نبایست او همه بایست باشد: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ». (5)

دربان بهشت را «رضوان» از آن خواندند و گفته اند: «الرضا بالقضا بابُ الله 2.

ص: 99

---

1- سوره بینه: خ و رسیده. خ ل.

2- جمع حَظَّ: بهره.

3- سوره مائده، آیه 119.

4- کائنا من كان. خ ل.

5- سوره توبه، آیه 72.

الاعظم»، (1) چه هر کس که به رضا رسید به بهشت رسید، و در هر چه نگردد به نور رحمت الهی نگردد و «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِوَرِّ اللَّهِ الْأَعْظَمِ». (2) چه باری تعالی را که موجد همه موجودات است اگر بر امری از امور انکار باشد آن امر را وجود محال باشد، و چون بر هیچ امر او را انکار نباشد پس از همه راضی باشد، نه بر هیچ فائت متأسف و نه بر هیچ حادث مبتهج گردد. «إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ». (3) 7.

ص: 100

---

1- محاسن برقی، ص 131؛ بحارالانوار، ج 7، ص 323.

2- بحارالانوار، 67، 73، 32/238. این حدیث با اضافاتی در منابع زیر نیز آمده است: كشف الخفاء و مزيل الالباس، 2/296؛ جامع الصغیر، 1/8.

3- سوره لقمان، آیه 17.

قال الله سبحانه و تعالی: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيهَا أَنْفُسَهُمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوا تَسْلِيمًا».(1)

«تسلیم» باز سپردن باشد؛ و در این موضع مراد از تسلیم آن است که هرچه سالک آن را نسبتی به خود کرده باشد، آن را با خدای سپارد. و این مرتبه بالای مرتبه توکل باشد، چه در توکل کاری که با خدای می گذارد به مثبت آن است که او را وکیل می کند، پس تعلق خود را به آن کار باقی می داند. و در تسلیم قطع آن تعلق می کند، تا هر امری که او را به خود متعلق می شمرد و همه را متعلق به او داند. و این مرتبه بالای مرتبه رضا باشد، چه در مرتبه رضا هرچه خدا کند موافق طبع او باشد، و در این مرتبه طبع خود، و موافق و مخالف طبع خود، جمله با خدای سپرده باشد، او را طبعی نمانده باشد تا آن را موافقی و مخالفی باشد.

ص: 101

«لَا يَجِدُوا فِيهَا أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ» (1)

«يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» از بالای آن مرتبه.

و چون محقق سالک به منظر تحقیق نگرَد، خود را نه حدّ رضا داند و نه حدّ تسلیم، چه در هر دو خود را به ازای حقّ تعالی مرتبه ای نهاده است تا او راضی باشد، و حقّ مرضی عنه، و او مؤدّی باشد و حقّ قابل، و این اعتبارات آنجا که توحید باشد منتفی باشد. ه.

ص: 102

---

1- همان آیه.



قال الله تعالى سبحانه: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ». (1)

«توحید» یکی گفتن و یکی کردن باشد؛ و توحید به معنی اول شرط باشد در ایمان که مبدأ معرفت بود و به معنی تصدیق، با آنکه خدای تعالی یکی است «إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ». (2)

و به معنی دوم کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود، و آن چنان بود که هرگاه موقن (3) را یقین شود که در وجود جز باری تعالی و فیض او نیست، و فیض او را هم وجود به انفراد نیست، پس نظر از کثرت بریده کند، و همه یکی داند و یکی بیند، پس همه را با یکی کرده باشد در سرّ خود از مرتبه «وحدہ لا شریک له فی الإلهیة» بدان مرتبه رسیده که «وحدہ لا شریک له فی الوجود».

و در این مرتبه، ما سوی الله حجاب او شود، و نظر به غیر الله شریک (4) مطلق شمرد و به زبان حال بگوید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ

ص: 103

---

1- سوره اسراء، آیه 22 و 39.

2- سوره نساء، آیه 171.

3- مؤمن، موافق، خ ل.

4- شرک، خ ل.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». (1)9.

ص: 104

---

1- سورة انعام، آيه 79.

قال الله تعالى سبحانه: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». (1)

«توحید» یکی کردن است و «اتحاد» یکی شدن آنجا «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (2) «فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (3)(4) هست که در اتحاد نیست.

پس هرگاه که یگانگی، مطلق شود و در ضمیر، راسخ شود تا به وجهی (5) به دوئی التفات ننماید، به اتحاد رسیده باشد.

و اتحاد، نه آن است که جماعتی قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد، یکی شدن بنده با خدای تعالی باشد، «تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا»؛ بل آن است که همه او را ببینند، بی تکلف آنکه گوید هرچه جز او است از اوست پس همه یکی است بل چنان که به نور تجلی او تعالی شانه بینا شود، غیر او را نبیند، بیننده و دیده بینش نباشد و همه یکی شود.

ص: 105

1- سوره قصص، آیه 88.

2- سوره اسراء، آیه 22.

3- سوره شعراء، آیه 213.

4- تکلفی، نطقی، خ ل.

5- در ضمیر او راسخ شود تا به هیچ وجه بدون وی التفات ننماید.

و دعای منصور حسین حلاج (1) که گفته است:

بَيْنِي وَبَيْنِكَ اِنْتِي يُنَازِعُنِي فَارْفَعْ بِفَضْلِكَ اِنْتِي مِنَ الْبَيْنِ (2)

مستجاب شد و ایت او از میان برخاست. تا توانست گفت:

اَنَا مِنْ اَهْوَى وَ مَنْ اَهْوَى اَنَا نَحْنُ رُوْحَانٍ خَلَلْنَا بَدَنًا (3)

و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت: «انا الحقّ» و آن کس (4) که گفت: «سبحانی! ما اعظم شأنی» (5) نه دعوی الهیت کرده اند، بل دعوی نفی ایت 7.

ص: 106

1- حسین بن منصور حلاج صوفی مشهور (مقتول 306 هجری) صحیح است. این اشتباه علی الظاهر از خود خواجه است؛ زیرا در چند نسخه چاپی چنین است. البته در ترجمه عربی به صورت صحیح آمده است داوری ها درباره او بسی متفاوت و گونه گون است که در این مجال نمی گنجد.

2- ترجمه: من من پرده ای بین من و تست بردار این من من با من خویش بیت یاد شده در متن یکی از قطعات صوفیانه حلاج است که تمام آن این است: انا انا انت ام هذا الهین حاشای حاشای من اثبات اثنین هویتی لك في لايتي ابداء كل على الكل تلبس بوجهين فاين ذاتك عنى حيث كنت ارى فقد تبين ذاتي حيث لا- اینی و نور وجهك معقود بناصیتی فی ناظر القلب او فی ناظر العین بینی و بینك اننی ینازعنی فارفع بلطفك اننی من البین نك: دیوان الحلاج، ص 93؛ مشکاة الانوار غزالی، ص 24؛ فتوحات مکیة، ج 2، ص 372؛ مفاتیح الاعجاز، ص 65. و باید دانست که حلاج جز چند قطعه شعر عربی هیچ شعر فارسی نگفته: دیوان فارسی که به او نسبت داده اند از حسین کاشی است که شرح حالش در حبیب السیر (ج 3، ص 134) و طرایق الحقائق (ج 3، ص 29 و 30) آمده است.

3- یعنی من آن کسم که دوستش دارم و آنکه دوستش دارم من است. ما دو روحیم که در يك بدن حلول کرده ایم.

4- این سخن از ابویزید بسطامی عارف ایرانی قرن دوم و سوم هجری است که در 261 یا 264 ه. ق. درگذشته است. نك: تذكرة الاولیاء، 1/176؛ سلطان العارفين بايزيد بسطامی از عبدالرفیع حقیقت.

5- جواهر الآثار، 2/387؛ سلطان العارفين، ص 450 و 387.

---

1- درباره رفع اثبت و تفسير سخن حلاج نك: اخبار الحلاج، از لویی ماسینیون، چاپ پاریس، ترجمه ضياء الدين دهشیری، تهران 1374، ص 64 - 72 و 1975، ص 76 - 80 و سخن انا الحق و عرفان حلاج از همی؛ وفيات الاعیان، چاپ دارالفکر، ج 2، ص 140 - 141. تراژدی حلاج در متون کهن از قاسم میرآخوری.

قال الله سبحانه و تعالی: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». (1)

«وحدت» یگانگی است، و این بالای اتحاد است، چه از اتحاد که به معنی یکی شدن است، بوی کثرت آید، و در وحدت آن شائبه نباشد و آنجا سکون و حرکت، و فکر و ذکر، و سیر و سلوک، و طلب و طالب و مطلوب، و نقصان و کمال همه منعدم بشود که: «إِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا». (2)

ص: 108

---

1- سوره غافر، آیه 16.

2- بحار الانوار، 3/259، هنگامی که بحث به خدا منتهی می شود ساکت شوید.



قال الله تعالى: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (1).

در وحدت سالک و سلوک و سیر و مقصد و طلب و طالب و مطلوب نباشد، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».

و اثبات این سخن و بیان هم نباشد، و نفی این سخن و بیان هم نباشد، و اثبات و نفی متقابلانند و دوئی مبدأ کثرت است، آنجا نفی و اثبات نباشد، و نفی نفی و اثبات اثبات هم نباشد، و نفی اثبات و اثبات نفی هم نباشد.

و این را «فنا» خوانند، که معاد خلق با فنا باشد همچنان که مبدأ ایشان از عدم بود: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» (2).

معنی «فنا» را حدی با کثرت است: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (3).

فنا به این معنی هم نباشد، هرچه در نطق آید، و هرچه در وهم آید، و هرچه عقل بدان رسد جمله منتفی گردد. «وَالْيَهُ يَرْجِعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ» (4).

ص: 110

---

1- سوره قصص، آیه 88.

2- سوره اعراف، آیه 29.

3- سوره الرحمن، آیه 26 و 27.

4- سوره هود، آیه 123؛ والی الله یرجع الامور کله.



این است آنچه در این مختصر خواستیم که ایراد کنیم، و اینجا سخن منقطع شود.

والسلام علی من اتبع الهدی

سبحان ربك العزّة عما یصفون، و سلام علی المرسلین،

والحمد لله ربّ العالمین، و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین الطیبین الذین هم نقلوا هم اصلاب الطاهیرین الی ارحام المطهّرات.

و الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهّهم تطهیرا.

تمت الرسالة المنسوب باوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله

سپاس بی حد خداوند جلّ جلاله را که با عنایت و تفصّل نامتناهی و حسن توفیقش، تحقیق این کتاب ارزشمند به پایان رسید. برای تمام استادان و دانشمندانی که از گفتار یا نوشتار آنان در این تحقیق سود جستند - و تحقیق این کتاب ثمره آنهاست - رحمت و بخشایش می طلبد.

امید که این خدمت ناقابل در پیشگاه حضرت ولیّ التوفیق قبول شود و توفیقات بهتر و بیشتر عطا فرماید. ربّنا انک انعمت فأتممه.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ، 92

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، 30

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ، 29

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا، 71

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، 48

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ، 59

إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ، 99

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، 65

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوَاءَ، 47

إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ، 102

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، 30

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ، 31

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، 69

إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، 74

إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا، 36

إِنَّهُ لَا يَأِي-ءَسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ، 72، 73

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ، 102

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ، 69، 73

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ، 69

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ، 40

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، 96

أُول-آئِكَ لَهُمُ الْأَعْمُنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ، 70

أُول-آئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، 31

أُول-آئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ، 72

أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيمَا أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ، 65

أَوْلَمْ يَخَفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، 66

بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى، 60

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ، 69

ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ، 69

رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، 36

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، 98

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَعْفَاقِ وَفِيآ أَنفُسِهِمْ، 66

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ، 88

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، 96

فَأُول-آئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ، 36

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، 104

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ، 100

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا، 41

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، 69

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا، 30

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، 34

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَعْرَاضِ حَيْرَانَ، 32

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، 109

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَىٰ وَجْهُ، 109

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، 109

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، 76

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، 102، 104

لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، 72

لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، 70

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ، 35

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، 24

لَا يَجِدُوا فِيهَا أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ، 101

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ، 48

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، 97

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، 107

- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ، 91
- لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى، 51
- وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ، 80
- وَاصْبِرْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ، 74
- وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ، 58
- وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، 86
- وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا، 87، 109
- وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ، 56
- وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا، 57
- وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا، 57
- وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ، 39
- وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، 53
- وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ، 38
- وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، 90
- وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ، 75
- وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ، 91
- وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، 43
- وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ، 38
- وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، 37
- وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، 68

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا، 62

وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ، 98

وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ، 76

وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، 94

وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ، 18

وَلَيْنَ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ، 77

وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ، 54

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، 104

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ، 49

وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ، 57

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ، 83

وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِيَا إِنَّا نَفْسًا لَاءِمًا مَّارَةً بِالسُّوَاءِ، 54

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ - مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، 40

وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، 38

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ، 31

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا، 84

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ - يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، 59

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ - بِالْعُمْرَةِ، 94

وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ، 70

هُدًى وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ، 70

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي، 54

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، 36

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا، 47

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، 30

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ، 32

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا، 73

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ \* لِيُؤْفِقَهُمْ، 72

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، 74

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، 30

ص: 117

الاعمالُ بالتَّياتِ، 34

الإِيمَانُ نِصْفَانُ؛ نِصْفٌ صَبْرٌ وَ نِصْفٌ شُكْرٌ، 77

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، 47

الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ، 99

النَّدَمُ تَوْبَةٌ، 45

الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّتَانِ، 48

أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِمَلُوكِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟، 51

أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، 72

إِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَامْسِكُوا، 107

تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوقًا كَبِيرًا، 104

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً، 65

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، 57

حَسَنَاتُ الْإِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ، 27، 48

لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ، 22

لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ، 77



لا، بَلْ أَجُوعٌ يَوْمًا فَاسْأَلُكَ، 52

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ، 95

لِكُلِّ امْرٍءٍ مَا نَوَىٰ وَ مَنْ كَانَ هَاجِرًا إِلَى اللَّهِ، 35

لَوْ وُزِنَ خَوْفُ الْمُؤْمِنِ وَ رَجَاءُهُ لَاعْتَدَلَا، 73

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ اِرْبَعِينَ صَبَاحًا، 41

مَنْ اسْتَوَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ، 27

مَنْ أُعْطِيَ الْيَقِينَ وَ مَنْ أُوتِيَ حَظَّهُ مِنْهُ، 90

مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مُؤْتَتِهِ، 95

نِيَّةُ الشَّرِكِ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلَةِ، 40

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، 34

وَ أَنَّهُ لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، 44

وَ حِينَئِذٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ شَفَاعَةٌ، 57

ص: 119

## فهرست اشعار عربی

انا انا انت ام هذا الهین، 105

أنا مِنْ أَهْوَى وَ مَنْ أَهْوَى أَنَا، 105

بَيْنِي وَ بَيْنِكَ إِنِّي يُنَازِعِنِي، 105

## فهرست اشعار فارسی

بخشنده ای که سابقه فضل و رحمتش، 21

بسم الله الرحمن الرحيم، 7

جهان دانشی و ابر سخا و کان کرم، 24

مرغ و ماهی داند این ابهام را، 18

موجود بحق واحد اول باشد، 15

نردبان آسمانست این کلام، 19

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل، 18

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی، 17

ص: 120

## فهرست آثار عربی

الحزن على ما فات، و الخوف ممّا لم يأت، 68

الرضا بالقضا بابُ الله الاعظم، 99

انا الحقّ، 105

سبحانى! ما اعظم شأنى، 105

لم يقل لشيء كان ليته لم يكن، و لا لشيء لم يكن ليته كان، 97

لو تحرك العارف هلك، و لو سكن المحبّ هلك، 92

لو نطق العارف هلك و لو سكت المحبّ هلك، 92

## فهرست اعلام متن

حضرت ابراهيم، 36

حضرت ادريس، 36

حضرت امام موسى كاظم، 18

محمد بن على بن الحسين المعروف بالباقر، 75

محمد مصطفى (رسول الله)، 22، 29، 75

آيت الله جوادى آملی، 17

ابا قاخان پسر هلاكو، 19

ابليس، 72

ابن شاکر، 14

ص: 121

ابن فوطى حنبلى، 14

بروكلمان آلمانى، 8

جابر بن عبدالله انصارى، 75

حاج سيد نصر الله تقوى، 20

حكيم مؤيد الدين عرضى دمشقى، 13

خواجه شمس الدين محمد جوينى، 19

خواجه نصير الدين طوسى، 7، 10، 16، 17، 23

ركن الدين خورشاه، 11

شيخ ركن الدين محمد بن على جرجانى، 20

علامه حلى، 14، 16، 17

مجتبى مينوى، 17

محمد ابراهيم شيرازى، 20

منصور حسين حلاج، 105

منكوقآن، 10

ناصر الدين عبدالرحيم بن ابى منصور، 10

هلاكوخان مغول، 9، 10

ص: 122

نهج البلاغه: گردآورنده: سیّد رضی (م 406 ه. ق).

الف

آداب المریدین: ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر بن عبداللّه بن محمّد سهروردی.

اتحاف سادة المتقين: سیّد محمّد بن محمّد حسینی زبیدی مشهور به مرتضی (2054).

احوال و آثار خواجه نصیر طوسی: محمّد تقی مدرس رضوی، انتشارات اساطیر.

احیاء علوم الدین: محمّد بن محمّد غزالی (م 505 ق)، دار الہادی، بیروت.

اخبار الحلاج: لوئی ماسینیون (1883 - 1963) ترجمه ضیاء الدین دہشیری، تهران 1474.

اخلاق ناصری: خواجه نصیر طوسی به تصحیح و تنقیح مینوی و حیدری.

الاربعین: یحیی نووی، (م 676 ه).

الأذکار: یحیی بن شرف نووی.

اساس الاقتباس: خواجه نصیر طوسی.

اصول کافی: ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م 329 ه. ق).

الاضواء السماویة: ابی عبدالرحمن فوزی بن عبداللّه بن محمّد، المكتبة الاسلامیة عمان، اردن.

بحار الانوار: محمد باقر مجلسی بن محمد تقی (م 1111 ه).

بحر المعارف: عبدالصمد همدانی.

برگزیده اخلاق ناصری: دکتر سید محمد علوی مقدم و دکتر رضا اشرف زاده، انتشارات توس.

تاریخ آداب اللغة العربية: جرجی زیدان.

تاریخ نیشابور: حاکم ابو عبدالله ضبی طمہانی نیشابوری.

تاریخ علوم اسلامی: جلال الدین همایی (م 1400 ه. ق).

تحریر تمهید القواعد: عبدالله جوادی آملی، انتشارات الزهراء.

تحفة الاخیار: ملا محمد طاهر قمی (م 1089).

تراژدی حلاج در متون کهن: تحقیق و ترجمه و تدوین قاسم میرآخوری، انتشارات شفیعی.

ترجمه رساله قشیریہ: تصحیح فروزانفر.

تذکره الاولیاء: فرید الدین محمد عطار نیشابوری (م 619 ه) تصحیح استعلایی.

تذکره الموضوعات: محمد طاهر بن علی ہندی.

تفسیر ابوالفتوح (روض الجنان و روح الجنان): حسین بن علی بن محمد خزاعی رازی.

التعريفات: سید شریف جرجانی.

تلخیص المحصل: خواجه نصیرالدین طوسی، به اهتمام عبدالله نورانی، دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل.

ج

جامع الاخبار: محمد بن محمد شعیری سبزواری (قرن 7).

جامع الاسرار و منبع الانوار: سید حیدر آملی (قرن 8).

جامع التواریخ: رشید الدین فضل الله.

جامع السنن:

جامع الصغیر: عبدالرحمن سیوطی شافعی (م 911 ه.ق).

جواهر الآثار:

الجواهر النضید: حلی ترجمه منوچهر صانعی دره بییدی.

ح

حدیقة الشیعة: احمد مقدس اردبیلی.

حلیة الاولیاء: ابونعیم اصفهانی: احمد بن عبدالله (م 430).

د

دانشمند طوس: به کوشش نصرالله پورجوادی.

الدرالمنثور: عبدالرحمن سیوطی (م 911 ه.ق).

دیوان حلاج (منسوب به حلاج):

ذ

الذریعة الی تصانیف الشیعة: آقابزرگ تهرانی (شیخ محمد محسن) (م 1389 ه.ق).

ر

روش دانش اندوزی (ترجمه آداب المتعلمین): خواجه نصیر الدین طوسی، ترجمه احمدوند، انتشارات نهاوندی.

روضۃ المذنبین و جنة المشتاقین: احمد جام (ژنده پیل نامقی)، تصحیح دکتر علی فاضل.

س

سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی: محمد مدرسی (زنجانی) امیرکبیر.

سلطان العارفین بایزید بسطامی: عبدالرفیع حقیقت.

سنن ابن ماجه: محمد بن یزید قزوینی (م 275 ه.ق).

السنن: محمد بن عیسی ترمذی (م 279 ه.ق).

السوانح فی العشق: احمد غزالی طوسی.

ش

شرح تجرید: علامه حلی (م 664) ترجمه ابوالحسن شعرانی.

شرح السنة: بغوی.

شرح نهج البلاغه: عزالدین ابوحامد عبدالحمید، معروف به ابن ابی الحدید (م 655 ه.ق).

ص

الصحيح: مسلم بن حجاج (م 261 ه.ق).

الصحيح: ابن خزيمة: محمد بن اسحاق سلمی نیشابوری (م 311 ه.ق).

الصحيح: محمد بن اسماعیل بخاری (م 256 ه.ق).

ع

عیون اخبار الرضا علیه السلام: محمد بن بابویه قمی شیخ صدوق (م 381 ه.ق).

عوالی اللئالی العزیزة: محمد بن علی بن ابراهیم احسائی معروف به ابن ابی جمهور (م 940 ه.ق).

ص: 126



فتوحات مکیة: ابن عربی حاتمی طائی (م 638 ه. ق.).

فرهنگ مآثورات متون عرفانی: باقر صدری نیا، سروش، تهران 1380.

فرهنگ نظام: سید محمد علی داعی اسلام، چاپ حیدری.

فلاسفه شیعه: عبدالله نعمه، ترجمه غضبان (معاصر).

فوات الوفیات: ابن شاکر کتبی (م 764 ه. ق.).

فوائد الرضویه: عباس قمی (1359 ه. ق.).

فیض القدیر (شرح جامع الصغیر): مناوی.

کتاب آداب المتعلمین: نصیر الدین طوسی، تحقیق و توثیق: سید محمد رضا حسینی جلالی، کتابخانه مدرسه علمیه امام عصر علیه السلام، شیراز.

کتاب تاریخ جهانگشای: علاء الدین عطاملک بن بهاء الدین محمد جوینی.

کتاب شناخت اخلاق اسلامی: جمعی از نویسندگان، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

کشف الاسرار: محمد قزوینی، طبع لندن.

کشف الخفاء: اسماعیل بن محمد عجلونی جراحی (م 1162 ه. ق.).

کشف المحجوب: علی بن عثمان هجویری غزنوی.

کلیات سعدی: مصلح الدین سعدی شیرازی، تهران 1356.

کنز العمال: علاء الدین علی متقی هندی (م 975 ه. ق.).

الکنى و الالقاب: عباس قمی (1359 ه. ق.).

لطائف الإعلام في اشارات اهل الالهام: عبدالرزاق كاشاني (م 736 هـ.ق)، تصحيح و تعليق: مجيد هادي زاده، دفتر نشر ميراث مكتوب.  
لطائف الحكمة: سراج الدين محمود ارموي.

منتخب سراج السائرين: احمد جامي نامقي (ژنده پيل)، تصحيح و توضيح دكتور علي فاضل، مؤسسه و چاپ و انتشارات آستان قدس رضوي، 1368.

مجمع البحرين: فخر الدين طريحي نجفي (م 1085 هـ.ق).

مجمع الزوائد: نورالدين علي بن ابوبكر هيثمي (م 807 هـ.ق).

مجموعه آثار حلاج: تحقيق، ترجمه و شرح: قاسم ميرآخوري، يادآوران.

المحاسن: احمد بن محمد بن خالد برقي (م 280 هـ.ق).

المحجة البيضاء: محمد محسن فيض كاشاني (م 1091).

مرصاد العباد من المبدأ الى المعاد: ابوبكر بن محمد بن شاهور بن رازنا معروف به «دايه».

مستدرک الوسائل: ملا حسين نوري (م 1320 هـ.ق).

مسكن الفؤاد: شهيد ثاني (965 هـ.ق).

المسند: احمد بن حنبل (م 241 هـ.ق).

مشكاة الانوار: محمد بن محمد غزالي (505 هـ.ق).

مشكاة المصابيح:

المصباح في التصوف: سعد الدين حمويّه (م 650 هـ.ق) با مقدمه، تصحيح و تعليق، نجيب مايل هروي، انتشارات مولی.

مصباح الهداية و مفتاح الكفاية: عز الدين محمود بن علي كاشاني، با تصحيح و مقدمه و تعليقات جلال الدين همائي.

معارف: سيّد برهان الدين محقق ترمذى، با تصحيح و حواشى بديع الزمان فروزانفر، اداره كل نگارش وزارت فرهنگ.

معجم مؤلفى الشيعة: على فاضل قاينى نجفى (معاصر).

مفتاح النجات: شيخ احمد جام (ژنده پيل نامقى)، تصحيح دكتور على فاضل.

مفاتيح الاعجاز: شيخ محمد لاهيجى.

مفاخر اسلام: على دوانى (معاصر).

من لا يحضره الفقيه: محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق (م 381 ه. ق).

المنجد: لويى معلوف.

الموطأ: مالك بن انس معروف به «امام دار الهجرة» (م 179 ه. ق).

المهذب البارع في شرح المختصر النافع: ابن فهد حلى: احمد بن محمد (م 841 ه. ق).

ن

نور الثقلين: عبد على بن جمعه عروسى حوىزى (1112 ه. ق).

النهاية في غريب الحديث و الاثر: مبارك بن محمد: ابن اثير (م 606 ه. ق).

و

وفيات الاعيان: احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان (م 681 ه. ق)، دارالفكر.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

